



بفرمان

ایلیحضرت بهایون محمد رضا پهلوی
شاهنشاه آریامهر



۱۰۵

کتابخانه ملی ایران
تاسیس ۱۳۰۲

آئین کشورداری

باجه کوششانی که «سالهای اخیر برای تحقیق و تبیع آثار گرانمای ادبیات هزارساله فارسی انجام گرفته و صد کتاب در سال پراورش از دانشمندان و نویسندگان و شاعران این سرزمین انتشار یافته است هنوز کارنا کرده بسیار است. درباره نکات و دقائق زبان فارسی هزاران محکمه هست که باید باروشش علمی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و هزاران کتاب خطی در کتابخانه های داخل و خارج کشور موجود است که هنوز منتشر نشده و دسترس دانش پژوهان قرار نگرفته است. بسیاری از متون و تعلیمات ادبیات ایران نیز اگرچه مکرر صورت طبع یافته باید با دقت بیشتری تصحیح و تنقیح شود.

یکی از وظایف بنیاد فرهنگ ایران که به فرمان مبارک علیحضرت پایون شاهنشاهی آبرام برای خدمت به زبان و ادبیات فارسی تأسیس یافته تحقیق و تبیع و کوشش در این زمینه است. «سلسله زبان و ادبیات فارسی» تا آنجا که میسر باشد متون ادبی منتشر نشده کهن با دقتی که در خور است طبع می شود و حاصل مطالعه و تحقیق درباره نکات و مسائل مربوط به زبان و ادبیات ایران به صورت کتابها و رسائل انتشار می یابد و از قلمهای منتشر شده نیز دمواردی که ضرورت داشته باشد متون انتقادی دقیق فراهم می شود تا بتوان در انواع تحقیقات ادبی و زبان شناسی از آنها به عنوان مأخذ و اسناد مورد اعتماد استفاده کرد.

دیرکل و مدیر عال بنیاد فرهنگ ایران
دکتر پرویز خانلری

آئین کشورداری

شش باب بازیاقت

از

آداب الحرج و الشجاعة

به اهتمام

محمد سرور مولائی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

کتابت لیب اولی
۲۶۰

نورالامان

تذییب

تذییب

تذییب

نورالامان

از این کتاب

۱۲۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۴ در چاپخانه حیدری

چاپ شد

۲۱۲

فهرست مطالب

۱۵-۹	مقدمه
۲۰-۱۷	۲ - باب اول اندر اختیار کردن مستوفی عالم متقی ...
۲۴-۲۱	۳ - باب دوم اندر نصب دادن مشرف کاردان ...
۲۸-۲۵	۴ - باب سوم اندر نصب دادن صاحب برید کافی ...
۳۱-۲۹	۵ - باب چهارم اندر نصب کردن وکیل کافی ...
۳۵-۳۳	۶ - باب پنجم اندر اختیار کردن امیر حاجب محترم ...
۴۲-۳۷	۷ - باب ششم اندر اختیار کردن امیر داد عادل ...
۴۷-۴۳	۸ - باب هفدهم اندر عرض کردن لشکر و ترتیب ...
۵۲-۴۹	۹ - بقية احوال شریف ابوالفرج
۸۲-۵۳	۱۰ - تعلیقات و فهرست‌ها

مجله علمی و ادبی

مجله علمی و ادبی	۱-۵۱
۲-۵۱	۱-۵۱
... و ...	۵۱-۵۲
۳-۵۱	۵۲-۵۳
... و ...	۵۳-۵۴
۴-۵۱	۵۴-۵۵
... و ...	۵۵-۵۶
۵-۵۱	۵۶-۵۷
... و ...	۵۷-۵۸
۶-۵۱	۵۸-۵۹
... و ...	۵۹-۶۰
۷-۵۱	۶۰-۶۱
... و ...	۶۱-۶۲
۸-۵۱	۶۲-۶۳
... و ...	۶۳-۶۴
۹-۵۱	۶۴-۶۵
... و ...	۶۵-۶۶
۱۰-۵۱	۶۶-۶۷
... و ...	۶۷-۶۸
۱۱-۵۱	۶۸-۶۹
... و ...	۶۹-۷۰
۱۲-۵۱	۷۰-۷۱
... و ...	۷۱-۷۲
۱۳-۵۱	۷۲-۷۳
... و ...	۷۳-۷۴
۱۴-۵۱	۷۴-۷۵
... و ...	۷۵-۷۶
۱۵-۵۱	۷۶-۷۷
... و ...	۷۷-۷۸
۱۶-۵۱	۷۸-۷۹
... و ...	۷۹-۸۰
۱۷-۵۱	۸۰-۸۱
... و ...	۸۱-۸۲
۱۸-۵۱	۸۲-۸۳
... و ...	۸۳-۸۴
۱۹-۵۱	۸۴-۸۵
... و ...	۸۵-۸۶
۲۰-۵۱	۸۶-۸۷
... و ...	۸۷-۸۸
۲۱-۵۱	۸۸-۸۹
... و ...	۸۹-۹۰
۲۲-۵۱	۹۰-۹۱
... و ...	۹۱-۹۲
۲۳-۵۱	۹۲-۹۳
... و ...	۹۳-۹۴
۲۴-۵۱	۹۴-۹۵
... و ...	۹۵-۹۶
۲۵-۵۱	۹۶-۹۷
... و ...	۹۷-۹۸
۲۶-۵۱	۹۸-۹۹
... و ...	۹۹-۱۰۰

مقدمه

کتابی که شش باب آن در این اوراق استنساخ و تصحیح شده است آداب الملوك و كفاية المملوك نام دارد و تألیف محمد بن مبارکشاه معروف به فخر مدبر است . نسخه خطی این کتاب به شماره ۶۲۷ در کتابخانه دیوان هند موجود است که عکس آن به همت بنیاد فرهنگ تهیه شده است و نگارنده از این نسخه استفاده کرده است .

در آغاز وقتی شخص نام آداب الملوك و كفاية المملوك را می شنود می پندارد که این کتاب غیر از اثر دیگر فخر مدبر است که بنام آداب الحرب والشجاعة معروف است ولی کسی که کتاب آداب الحرب را خوانده باشد هم در آغاز خطبه کتاب آداب الملوك و كفاية المملوك ، پیش تا فهرست ابواب آنرا بخواند در گمان می افتد که ممکن است وجوه مشترکی میان این دو اثر محمد بن مبارکشاه پیدا کرد . چون به فهرست ابواب کتاب می رسد می بیند که نلم ابواب در هر دو کتاب مشترك است وقتی می نشیند و این دو کتاب را باهم مقابله می کند ، گمانش به یقین مبدل می شود که این دو نام جز بر همین يك کتاب دلالت نمی کند ، با این اختلاف که کتاب یا بهتر بگوئیم نسخه ای که بنام آداب الملوك و كفاية المملوك است شش باب بر نسخی که از آنها در چاپ آداب الحرب والشجاعة استفاده شده است بیشتر دارد .

مصحح محترم کتاب آداب الحرب و الشجاعة ، آقای دکتر سهیلی خوانساری ، خود در مقدمه کتاب آنجا که بذکر احوال مؤلف و معرفی نسخ می پردازند ، نشانی هم از کتاب آداب الملوك و كفاية المملوك با قید شماره آن در کتابخانه دیوان هند می دهند و تصریح می کنند که این کتاب اثر دیگری از محمد بن مبارکشاه است . گمانی چنان است که آقای دکتر سهیلی خوانساری این کتاب را از نزدیک ندیده اند ورنه بی تردید به نسخه دیگری از کتاب آداب الحرب و الشجاعة دست یافته بودند و در تصحیح آن کتاب از این نسخه نیز سود می جستند .

در صفحه ۱۶ کتاب آداب الحرب و الشجاعة مصحح آقای دکتر سهیلی چنین آمده است: « ... و آنرا آداب الحرب و الشجاعة نام کرده شد و بررسی و چهار باب نهاده آمد... » ذکر نام کتاب و عدد ابواب آن در صفحه (۵ - الف) آداب الملوك و كفاية المملوك چنین است :

« ... آنرا آداب الملوك و كفاية المملوك نام کرده شد و بر چهل باب نهاده آمد . . . » تصریح در نام کتاب و عدد ابواب آن در نسخه ها این شك را به وجود می آورد که چگونه تواند بود که در چندین نسخه که آقای دکتر سهیلی از آنها در تصحیح متن آداب الحرب و الشجاعة استفاده کرده اند به یکباره شش باب از آنها افتاده باشد و در همگی نسخ عدد ابواب سی و چهار و در این يك نسخه چهل باب باشد ؟ این تردید نگارنده را بر آن داشت تا ابواب مشترك هر دو کتاب را با دقت هر چه تمام تر با هم مقابله کند و موارد اختلاف را یاد داشت نماید . پس از آنکه کار مقابله به نصف رسید . یقین حاصل شد که این دو نام جز بريك اثر از فخر مدبر نمی افتد ، چه موارد اختلاف نسخه آداب الملوك و كفاية المملوك با متن چاپی آداب الحرب و الشجاعة همان اندازه است که نسخ مورد استفاده آقای دکتر سهیلی با هم دارند .

برای آنکه نمونه ای از مقدار اختلاف این نسخه با سایر نسخ به دست داده باشم در آخر این ابواب ، باب دوازدهم از کتاب آداب الحرب و الشجاعة

را که در نسخه آداب الملوك وكفاية المملوك باب هژدهم است و نام آن «اندر عرض کردن لشکر و ترتیب نگاه داشتن آن» است افزودم. هر چند که این باب را با استفاده از نسخه آداب الملوك وكفاية المملوك و نسخ مورد استفاده آقای سهیلی خود دوباره تصحیح کرده‌ام، به آسانی می‌توان موارد اختلاف را در آنجا دید و یقین دانست که این دو اسم به ظاهر مختلف مسامی بیش ندارد. نکته دیگری که گمان نگارنده را تأیید می‌کند آنست که از نظر ساختمان جمله و ساخت عبارات و سبک سخن عبارت متن این شش باب هیچگونه اختلافی با سبک نثر فخر مدبر و خصوصیات دیگر ساخت عبارات در سایر ابواب، چه در نسخی که به نام آداب الحرب والشجاعة است و چه در نسخه ای که آداب الملوك وكفاية المملوك خوانده می‌شود نمی‌توان یافت. بنابراین بعید به نظر می‌رسد که این شش باب نیز نوشته مؤلف اصلی کتاب نباشد.

در مورد اختلاف ابواب در این نسخ دو احتمال می‌توان داد:

- ۱- آنکه ممکن است نسخه‌هایی که آقای دکتر سهیلی خوانساری در تصحیح متن آداب الحرب و الشجاعة از آنها سود جستند از روی نسخه‌ای کتابت شده باشد که این شش باب را به عللی که بر ما معلوم نیست، نداشته است.
- ۲- اینکه ممکن است این کتاب دوبار به دست فخر مدبر نوشته شده باشد - و این رسم در گذشته میان مؤلفان معمول بوده است - یکبار در آغاز مشتمل برسی و چهار باب و بار دیگر با اضافه کردن شش باب دیگر.

در حقیقت نیز این کتاب بدون این شش باب کامل نیست چه به استناد گفته محمد بن مبارکشاه سبب نوشتن این کتاب گزارد حق پادشاهان غزنویست که بر او داشته اند و غرض از آن این بوده است تا پادشاهان بدانند که مملکت چگونه باید داشت و . . . پر واضح است که مملکت را با وزیر و رسول و لشکر به تنهایی نمی‌توان داشت، و او این دیگر هر کدام به جای خود در این کار سهمی دارند و نمی‌توان گفت که محمد بن مبارکشاه به مطالب این شش باب و اندازه اهمیت آنها توجه نداشته است. اگر چنان بوده است که در آغاز کتاب او این شش باب را نداشته است، شاید خود فخر مدبر متوجه این نقص شده

باشد یاد دیگران اورا متوجه کرده باشند و او این شش باب بدان افزوده باشد. ترتیب افتادگی این باب‌ها از کتاب نیز می‌تواند تا حدودی مؤید این گمان باشد، چه ابواب از میان باب وزارت و باب فرستادن رسول افتاده است و این خود نوعی قطع شدن را در دنباله مطالب نشان می‌دهد.

این شش باب به دلایلی می‌تواند در شمار بهترین ابواب این کتاب باشد، چه در آنها نه تنها از شیوه کار و اهمیت دو اوین مختلف سخن رفته است بل که صفات افرادی هم که متصدی این شغلها خواهند بود با ریزه کاری های شغل آنان ذکر شده است. (رجوع شود به فهرست موضوعی)

مطالعه در این ابواب تا حدود زیادی به‌ویژه از آن روی که زمان مؤلف با اواخر دوره غزنویان پیوسته است سازمان اداری آن دوره را روشن می‌کند و پیش از او در این ابواب در زبان فارسی، جز مطالب پراکنده ای که از آثار دیگری چون تاریخ بیهقی و ترجمه تاریخ یمنی و طبقات ناصری و ... در دست است چیزی موجود نیست و این کتاب بجای خود یکی از منابع دوره غزنویان به شمار می‌رود.

نثر این کتاب از نظر ساده نویسی یکی از متون خوب ادب پارسی به شمار است و چنانکه آقای دکتر سهیلی خوانساری حدس زده اند « از بعضی جهات زبان او شبیه زبان بیهقی است » با این تفاوت که تاریخ بیهقی نوشته کسی است که سالها از دبیری تا صاحب دیوانی خاک دیوان رسالت خورده است و راه درون شد و بیرون شد را - چنانکه از شرایط دبیری است - به تجربه دراز دریافته است. بنا بر این از نظر هنر نویسندگی البته این دو همسنگ نیستند. از اختصاصات این کتاب یکی آن است که مؤلف در هر بابی حکایات شیرین از تاریخ نقل می‌کند و به آیات و احادیثی در مورد لزوم استناد می‌کند. از جمله اضافاتی که نسخه آداب الملوك و كفاية المملوك بر سایر نسخ دارد یکی اینست که در صفحه (۳۱ - الف) مطالبی بیشتر از آنچه در آداب الحرب و الشجاعة در باره سعید ابوالفرج که از مردان کاری و سرشناس زمان بهرامشاه غزنوی بوده است و به قول فخر مدبر فرجد پدری کاتب است آمده است.

نسخه‌ای که به نام آداب الملوك و كفاية المملوك خوانده شده است متأسفانه تاریخ کتابت و نام کاتب را ندارد ولی با حدس و گمان و باتوجه به شیوه رسم الخط و مهرها و نوشته‌هایی که در صفحات اول و آخر کتاب است می‌توان گفت که زمان کتابت آن از قرن دهم زاستر نیست. این نسخه دارای ۲۸۴ صفحه و به خط نستعلیق است.

از قرائن چنان بر می‌آید که این نسخه از روی نسخه‌ای که با زمان مؤلف نزدیک بوده کتابت شده است. افعال و عبارات آن چنانکه شیوه نسخ است کمتر به زمان کاتب جدید برگردانیده شده است، در حالیکه این کار در بیشتر نسخ مورد استفاده آقای سهیلی انجام شده است. ظاهراً کاتب این نسخه از نعمت سواد به آن اندازه که بی‌تصرفی مطالب را از روی نسخه دیگر نقل کند بهره‌مند بوده است، براساس این اعتبارات شاید بتوان از این نسخه به عنوان نسخه ای مورد اعتماد استفاده برد.

سرگذشت نسخه آداب الملوك و كفاية المملوك چنانکه از نوشته‌ها و مهرهای صفحات اول و آخر آن بر می‌آید:

۱ - در گوشه راست صفحه اول نوشته ای به این مضمون به چشم می‌خورد:

«مالك كتاب غلام اسدالله خان قریشی از نواب شكر الله خان خرید سه روپيه سيكه».

۲ - عبارت دیگری در همین قسمت است با خط دیگری:

«به تاریخ بیست و نهم رمع به معرفت امام الدین صحاف خرید شد».

۳ - در گوشه چپ قسمت بالای صفحه نوشته‌هایی به چشم می‌خورد که مهری هم زیر آنها نهاده شده است ولی به سبب عکسی بودن نسخه مهر و نوشته خوانده نمی‌شود.

۴ - در همین کنار عبارت زیر با خط خوانا خوانده می‌شود:

«کتاب آداب الملوك و كفايت المملوك ملك الله الاقل محمد معصوم

الحسینی سبزواری است . »

زیر این عبارت مهری نهاده اند که عبارت آن جز يك كلمه که خوانده نمی شود چنین است :

« شاه جهان . . . معصوم الحسینی هست . » شاید بتوان آن يك كلمه را بنده خواند که در این صورت عبارت مهر چنین خواهد بود : « بنده شاه جهان معصوم الحسینی هست . »

۵ - در وسط همین صفحه این عبارت خوانده می شود :

« آداب الملوك و كفاية المملوك »

زیر عبارت فوق با خط دیگری اضافه شده است :

« در شفقت و رحمت پادشاهان و ترتیب فوج » در این جا مهری است که خوانده نمی شود « و شناختن حرب و آنچه بدان ماند » این جا نیز مهری نهاده اند که شبیه مهر قبلی است ولی خوانده نمی شود و سبب آن هم این است که نسخه عکسی بنیاد فرهنگ ایران به صورت Negative است .

از مقایسه صورت ظاهر این دو مهر با مهری که در آخر کتاب است چنان بر می آید که این دو مهر ، همان مهری باشد که در صفحه آخر متن وجود دارد و در آن نوشته شده است :

« غلام اسدالله خان »

۶ - در گوشه چپ پایان صفحه اول این عبارت با خط نستعلیق نوشته شده است :

« کتاب سرکار نواب صاحب ممتاز الدوله بهادر مفخر الملك حسام جنگگ مستر چارد جاتس صاحب دام اقباله » !!
در زیر همین عبارت با خط انگلیسی چنین نوشته شده است :

johnson

۷ - در ورق آخر کتاب چنانکه اشارت رفت در دو کنار پایان صفحه دومهر دیده می شود که چنین خوانده می شود :

« غلام اسدالله خان »

۸ - در صفحه بعد از آن این عبارت خوانده می شود :

مالك كتاب اسدالله خان خريد چهار روپيه

چنانکه دیدیم به احتمال قریب به یقین این کتاب درهند کتابت شده است و چنانکه این معصوم الحسینی در دربار شاه جهان می زیسته باشد تاریخی که براین اساس می توان برای کتابت این نسخه قائل شد همان سالهای ۱۰۳۷ هجری تا ۱۰۶۸ هجریست که دوران حکومت شاه جهان است .

نگارنده را شناسایی معصوم الحسینی سبزواری از کتب تاریخ و تذکره های زمان شاهان مغولی هند علی الخصوص شاه جهان دست نداد. مرد دیگری به همین نام یعنی معصوم الحسینی در دربار شاه جهان می زیسته است ولی آن مرد به قزوینی معروف است نه سبزواری .

نواب شکرالله خان و اسدالله خان و امام الدین صحاف نیز نا شناخته مانده اند و شناسایی ایشان باوجود جستجوی دراز میسر نگشت . احتمال دارد غلام اسدالله خان با اسدالله خان نیز دو نفر باشند چه اولی یعنی غلام اسدالله خان قریشی این کتاب را به سه روپیه خریده است و اسدالله خان آنرا به چهار روپیه خریداری کرده است .

ظاهراً این کتاب پس از آنکه در دست افراد فوق الذکر بوده است به دست مستر چارد جانس که به احتمال زیاد همان *johnson* است افتاده است و در آخر به کتابخانه دیوان هند رسیده است .

چون جناب آقای دکتر سهیلی خوانساری نتیجه تحقیقات خودشان و دیگران را در مورد محمد بن مبارکشاه در مقدمه آداب الحرب و الشجاعة به تفصیل آورده اند ، نگارنده از ذکر احوال مؤلف کتاب با وجود تحقیقات ایشان - بی آنکه به نکته تازه ای دست یافته باشد - بی نیازی باشد . والله اعلم بالصواب .

محمد سرور مولائی

آذر ماه ۱۳۵۴

باب اول^۱

اندر اختیار کردن مستوفی عالم متقی

نیک اعتقاد و معاملت دان امین

پادشاه وقت و والی ولایت ، اطال الله بقاءهما ، مستوفی^۲
اختیار کنند که خدای ترس ، با دیانت و پرهیزگار ، نیکو اعتقاد ،
محاسب و از خاندان مستوفیان باشد و هر حساب که کند در آن راستی
و احتیاط به جای آورد و بر هیچ کس از مؤدی و صاحب تحویل
حیف روا ندارد و بر مسلمانان و مؤدیان و عمال معاشرت^۳ خوب کند.
واز قانون و رسم معهود نگذرد که شریف ترین کارهای اهل قلم صنعت
استیفاست . و این صنعت از پیامبران ، علیهم السلام ،^۴ یوسف صدیق را

۱ - چنانکه می دانیم این بابها در نسخه های مورد استفاده آقای سهیلی
خوانساری نبوده است و شماره این باب در نسخه مورد استفاده ما (باب ششم)
است .

۲ - اصل : مستوفی .

۳ - اصل : و معاشرت .

۴ - اصل : علیه السلام .

بوده است . و در آن وقت که در مصر قحط افتاد و آن تنگی و غلای^۱ سعیر ، نعوذ بالله منها ، هفت سال کشید و ریان ولید که پادشاه مصر بود ، در آن کار درماند . و یوسف صدیق ، علیه السلام ، از آنجا که رحمت و کرم پیامبران ، علیهم السلام ، براهل عالم [است] از ریان ولید که پادشاه وقت بود درخواست ، برای آسایش خلق نه برای غرض خود را ، که : اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ^۲ ای کاتب حاسب . این صنعت استیفاء و نگاه داشتن حساب من بهتر و نیکوتر دامن ، مرا فرمای .

ریان ولید او را فرمود . و او آن کار را بواجبی چنان کرد که جمله عالم بپسندیدند [۴۱ - الف] تا آن قحط به آخر رسید . و از جمله صحابه پیغمبر ، علیه السلام ، امیر المؤمنین^۳ علی ، رضی الله عنه ، از دیگران بهتر دانست و این صنعت استیفاء جمله ایشان را^۴ او پیاموخته است و گفته : وَ لِكُلِّ طَوِيلٍ قَصْرٌ وَ الْأَخَوَاتُ مُتَسَاوِيَةٌ وَ لَا يُزَادُ عَلَى الثَّلَاثِ وَ ابواب سیاق همین است و طریق بسط منها^۵ سه است و طریق اقتصار منها دوییش نیست . و یکی از مستوفیان استاد را پرسیدند که ما الاستیفاء ؟ یعنی استیفاء چه باشد ؟ گفت . قال : رقم بدیع و عقد سریع . معنی چنین باشد که استیفاء رقم نیکو نگاه داشتن و عقد سبک گرفتن باشد .

۱ - اصل : غلاء .

۲ - قرآن کریم ، یوسف ، ۵۵ .

۳ - اصل : و امیر المؤمنین .

۴ - اصل : انسانرا .

۵ - اصل : مها .

چون استیفاء صنعت پیغامبری و یاریست که پیغامبر، علیه السلام، اورا بدین تشریف مشرف می گرداند و می گوید : یا عَلِی ، اَنْتَ مِیْنِیْ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى بدیشان تعلق می دارد و می باید که هم بر طریق ایشان رود و از ملائکه مقرب ، علم حساب به میکائیل ، علیه السلام ، تعلق دارد که مستوفی حضرت عزت است و ارزاق خلایق و قطرات بارانها بدو موقوف است تا این قدر صنعت براند .

و پیوسته باید به ذکر خدای تعالی باشد و در هر حساب که باشد از اجناس کتابخانه ، از مصحف و تفسیر و دعوات و طور و کتب و خزینه و جامه خانه و شربت خانه و فراش خانه و رکابخانه و زرآدخانه و انبار و مطبخ و آخر و حساب پیل و پیل خانه و رمه و اشتر خانه و استر و گوسفند و دیگر مواشی و اجرا و جامگی خیل و حشم و کارداران حاشیه و عمارت براستی نگاه دارند و به رشوت و سلامی و خدمتی از قانون معهود نگذرند و بر صاحب جمع اطلاق زیادتی نکنند ؛ اگر چه فرمان دهند ، البته بدان رضا ندهد و همداستان نباشد که از نوع ظلم است .

و در هر حالی که باشد جانب راستی فرو نگذارد و از حساب قیامت بیندیشد که هر آینه هر چه بکارد بدرود. و در آن باب عدل نگاه دارد که مستوفی قاضی دیوان باشد و از قاضی میل و مدهانت روان باشد . و باید که از کل علوم بآهه تمام باشد ، خاصه علم [۴۱- ب] فرائض و مقدرات ، که پیغامبر ، علیه السلام ، آنرا نصف العلم خوانده ، چنانکه بیان کرده است که : تَعَلَّمِ الْقَرَائِضَ فَانْصَفَ الْعِلْمَ وَأَوَّلَ مَا يَنْزَعُ مِنْ أُمَّتِي هَذَا الْعِلْمُ .

و از علم فقه هر چه تعلق به حساب دارد کامل و ماهر باشد که مستوفیان قدیم درین علم فتوی دادند و ایشانرا طیلسان بوده است و علمی بس بزرگ است و شریف . و ایزد تعالی ذات منزّه خود را سریع الحساب می خواند ، ای زود شمار .

چون در حال و کار ، راستی نگاه دارد ، باشد که به سبب راستی به وزارت رسد که در ملکها بیشتر مستوفیان به وزارت رسیده اند و کارهای مملکت بدیشان مفوض گشته است و قایم مقام پادشاه و شریک ملک شده اند و آن از ثمره راستی و کم آزاری خلق بوده است ؛ تادرین باب نیکو تأمل نمایند که رستگاری قیامت ازین خصال حمیده باشد .
والله اعلم بالصواب .

→ این ماجه و حاکم چنین آمده است و از احادیث صحیح است .

تَعَلَّمُوا الْفَرَائِضَ وَعَلِّمُوهُ النَّاسَ فَإِنَّهُ نِصْفُ الْعِلْمِ وَهُوَ نِصْفِي وَهُوَ أَوَّلُ شَيْءٍ يُنْزَعُ مِنْ أُمَّتِي .

مختصر شرح الجامع الصغير للمناوی - سیوطی ج اول ص ۲۲۶ .

باب دوم^۱

اندر نصب دادن مشرف کاردان کافی امین

راست قول راست قلم بر کل ممالك

معلوم رای رفیع پادشاه اسلام و فرمان ده جهانیان گردد که چون مشرفی در امور مملکت نصب خواهد فرمود ، کسی را اختیار کند که بزرگ زاده و فاضل و عالم و امین و محتاط و راست قول و راست قلم و معاملت دان و کوتاه دست و لی خدای ترس و بیادبانت باشد ، چنانکه بر قول و بر قلم او جمله اهل مملکت را اعتماد باشد و هر جا که قلم او آمد هیچ کس [را] در آن محل شبهتی نماند .

چون چنین مردی بزرگ بدین شغل نصب گردد ، او را وصیت کند تا نوآب امین کوتاه دست با دیانت طلبد ، چنانکه هیچ کار در پیش او مشکل نماند . و در هر کار که فروماند ، احتیاط و تفحص تمام بجای آورد . و بر هر کارخانه که نائب فرستد ، بفرماید تا مهرها سره کند و هر چیز که از خانه بیرون آرند به امینی معتمد سپارند تا وقتی که طلبند بتمام و کمال باز باشد . و اگر بر معاملتی و ناحیتی نائب فرستد ،

مرد جلدکاردان دانسته نصب کند تا حاصل به احتیاط [۴۲ - الف] تمام بجای آورده در قلم گیرد و تأکید نماید و خط وثیقت مؤکد باز ستاند. از دراز دستی و اختزال^۱ پرهیزد و به خیانت عامل و گماشته و صاحب جمع همدستان نباشد و بغرض فاسد مشغول نگردد که اگر تفحص کرده شود، چیزی^۲ معلوم کنند. بیش پشیمانی سود ندارد و بدان مأخوذ ملازم گردد.

و هر تقریر که بپردازد از محال شبهت و ریت مصون باشد و در عهده ثبوت آن باشد. و هر شش ماه جمله اجناس کارخانه ها عرض کند و بر صاحب تحویل جمع نهد و جمله را زیر مهر دارد. و در مطبخ نوآب جلدکاردان با بصیرت فرستد که در انواع خوردنی ها و آبها و حوایج و جمله مأکولات از دیگرها^۳ و قلیها و شیرینها و خشکینهها و آبکامه ها و افشرده ها و آچارها ماهر باشد.

و بر سر آخور نایب امین کوتاه دست نصب کند تا هر روز زیادت و نقصان جو اسبان بواجبی نگاه تواند داشت تا خیانتی نرود که کار مشکلتر است تا به باز پرس آن درنماند و به راستی از عهده آن تواند بیرون آمد. اگر بر سر پیلان نائبی فرستد^۴ تا هر روز خرج و علف و ادویه و زنگها و شاره ها^۵ و عماری و جمله اجناس که

۱ - اصل: اختزال.

۲ - اصل: خری.

۳ - اصل: آردیکیها.

۴ - ظاهراً از این جاعبارتی نظیر: نائبی کاردان و کوتاه دست فرستد.

افتاده است.

۵ - اصل سارها.

تعلق به پیلخانه دارد با بصیرت در قلم آرد .
و بر سر گله اسبان و استران و اشتران و دیگر مواشی نوآب
کاردان جلد کوتاه دست فرستد تا اسب و استر و گاو و گوسفند و
گاو میش را احصاء کند و نتاج هر جنس در قلم آرد و برچوپان و
ساربان و شبان جمع کند تا از عهده آن هر ساله بیرون آیند . و جمله
را زیر داغ دارند تا در آن خیانتی نرود که بدان مأخوذ و مجرم گردند
و بیش اعتماد را نشایند و بد نام شوند .

و اگر در شرابخانه و داروخانه نایی فرستد ، مرد هوشیار
کافی کاردان [فرستد] که در انواع شراب ها و جوشانیدن آن بداند
و پرورش ها و رب ها بداند و پیرورد و از گلاب گری و روغن ها
که ریاحین و گلهادر آن بجوشانند ماهر باشد و ادویه را بشناسد و سره
[۴۲ - ب] تواند کرد و در ساختن شربت ها و گوارش ها و قرص ها
و حب ها و شیاف ها کامل باشد .

و اگر بر لشکر و حشم مشرف فرستد ، مردی دانای و مردانه
دست باید که اگر جانبی [به] تاختن روند ، با ایشان بتواند رفت تا آنچه
از غنیمت بدست لشکر افتد خمس تواند استاد و از آنچه خدای تعالی
نفرموده ننگرد . و بر لشکر و حشم زندگانی نیکو کند و بیرون فرمان
خدای و پیغامبر ، علیه السلام ، زیادت جمع نکند و در آن امانت نگاه دارد .
و به خیانت لشکر و حشم همدستان نباشد و از قانون معهود نگذرد . و
به مرسوم واجبی که آن شغل را بود ، راضی باشد . و از خیانت و اختزال^۱
بپرهیزد که اگر چیزی بر ضد روشن شود ، خجل و شرمنده گردد .
و اگر بر سر شکوه مشرف فرستد ، باید که جمله شکاری را

از باز و چرخ و عقاب و سنقر و باشه و لکره سخمنه و غوغو و یوز و سیاه گوش و سگ شکاری، بواجبی در قلم گیرد. و بر باز دار و یوزبان و سگبان جمع کند. و مواجب ایشان بتمام و کمال بدهند که هیچ نقصان نکند که این کار نازکتر است. و هوس پادشاهان در این باب بیش باشد، تا خیانتی نرود و به امانت و راستی از عهده خود بیرون آید که نیکو نامی بهترین کارهاست تا سبب محمدمدت و نواخت و تربیت گردد و السلام.

باب سوم

اندر نصب دادن صاحب برید کافی

راست قلم متدین خدای ترس

معلوم رای رفیع پادشاه اسلام ، لازال عالیا ، گردد که مهترین کارهای ملك شغل برید است که تعلق به اخبار خبر و واقعات و حوادث دارد. از هر چه باشد ، غث و سمین ، بر تواتر شب و روز و گاه و بیگاه به سمع پادشاه رساند و از اندك و بسیار و كلّی و جزوی خبر کند و در آن جانب راستی نگاه دارد. و تا نيك تحقیق نکند و روشن و محقق نگرداند ، در روز نامچه ننویسد. و البته نشاید که بر کسی به قصد افترا کند و به غرض فاسد در حق مسلمانی سعایت کند. و به رشوت هیچ [۴۳- الف] چیز از واقعات و حوادث نپوشاند. خائنان و مجرمان^۲ نگاه ندارد و حسن پوشی^۳ نکند. و مردان جلد خدای ترس گمارد تا حال ها و خبرها بر راستی کند و به جان و مال نسپارند. و از خدای

۱ - این باب در آداب الملوك باب هشتم است .

۲ - اصل : مجرمان .

۳ - اصل : خس بوس ؟

بترسند که بزرگتر رکنی از ارکان مملکت شغل بریدی است .
 چنین آورده‌اند که روزی امیرالمؤمنین ابوجعفر منصور ، که
 خلیفت دوم عباسیان بوده است بر^۱هم نشینان خود می گفت :
 مَا أَحْوَجَنِي إِلَى أَنْ يَكُونَ عَلَيَّ بِأَبِي أَرْبَعَةُ رِجَالٍ كَمَا أُرِيدُ ! قَالُوا
 وَمَنْ هُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ قَالَ : مَنْ لَا يَقُومُ أَمْرُ مَلِكِي إِلَّا بِهِمْ كَمَا
 أَنَّ السَّرِيرَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِقَوَائِمِ الْأَرْبَعَةِ ، أَمَّا أَحَدُهُمْ فَقَاضِي لَا يَأْخُذْهُ فِي
 اللَّهِ لَوْمَةٌ لَأُكِّمَ ؛ وَأَمَّا الثَّالِثُ فَصَاحِبُ شَرْطٍ يَنْصِفُ الضَّعْفَاءَ مِنَ الْأَقْوِيَاءِ
 وَأَمَّا الثَّانِي فَصَاحِبُ خِرَاجٍ يَسْتَقْصِي وَلَا يَظْلِمُ الرَّعِيَّةَ فَإِنِّي غَنِيٌّ مِنْ
 ظَلَمِهَا ثُمَّ عَضَّ عَلَى سَبَابَتِهِ فَقَالَ : آه آه ! فَقَالُوا : مَنْ الرَّابِعُ يَا
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ » (قال) : صَاحِبُ دَرِيْدٍ يَنْهَى الْأَخْبَارَ عَلَى الصَّحَّةِ
 وَلَا يَتَجَاوَزُ الصَّدَقَ ^۲ .

معنی چنین باشد که چگونه محتاجم به چهار مرد که به‌درگاه
 تو قائم کرد! و حاضران گفتند : یا امیرالمؤمنین ، ایشان کیانند ؟ گفت
 کسانی که کار بی از ایشان هریک ، بسر نتوان برد . چنانکه تخت
 بی‌چهار پای‌راست نه ایستد ملک بی‌ایشان‌راست نباشد یکی از ایشان
 حاکمی که در هنگام شرع از طریق دیانت و فضیلت امانت نگذرد و
 نگویش مردمانش دامنگیر نباشد ؛ دوم خلیفتی که انصاف مردمان
 ضعیف از ظالمان قوی بستاند ؛ و سیم کافی ناصح که خراج‌ها و
 حقوق بیت‌المال بروجه استقصاء بطلبد و بر رعیت حیفی روا ندارد

۱ - اصل : که بر .

۲ - قسمتی که میان قوسین است در متن کتاب نیامده است ولی باخط

کاتب متن در حاشیه نوشته شده است و غرض از نقل این روایت خود همان
 قسمت است که میان قوسین آورده‌ایم .

که من از ظلم ایشان بیزارم. و آنگاه انگشت سبابه را بگزید. گفت
آه آه. پرسیدند چهارم کیست یا امیرالمؤمنین؟ گفت: صاحب
بریدی که اخبار راست و درست انهی کند و به غرض فاسد از صدق
نگذرد.

جمله اهل مجلس تحسینها کردند و ثناها گفتند. تا آن کس که
بریدی خواهد کرد از خدای بترسد و به غرض و رشوت در حق مسلمانی
قصد نکند. و اگر کسی دیگر کند او را باز دارد و از آن منع کند و
اگر باز [نه] ایستد، بر پادشاه رفته معلوم کند تا در آن باب [۴۳ - ب]
تدارک فرماید که یکی از عدل پادشاهان این نوع است. چنانکه قائل
گوید:

بیت

عدل کن عدل کن که دارالخلد منزل خسروان دادگر است
و در نوبت پادشاهان یمینی ، طیب الله ثراهم ، بیشتر صاحب
بریدان به وزارت رسیده اند و شغلی بس بزرگ است تا قدر این
شغل بدانید که دوم درجه وزارت است. و جمله صاحب بریدان عالم،
صاحب تصنیف و اخبار بوده اند و بر روی روزگار تصنیف های نادر
بی مثل گذاشته و به سبب تصانیف علم همچنانست که گویی در حیات اند
و درمسند دولت نشسته.

و باید که از معاملات با خبر باشد و هر جای که نائبی فرستد،
در حضرت یادر ناحیّت یادر ولایتی دورتر ، امین کوتاه دست خدای
ترس و معاملات دان فرستد. و دفتر معاملات به نائبی راست قول
و راست قلم^۱ دهد تا معاملات به طریق راستی در قلم گیرد و در عهده

ثبوت آن باشد. و در هر حال که باشد جانب راستی نگاه دارد و به مرسوم و واجبی که معین شده باشد، قناعت نگاه دارد و زیادتى طمع ندارد. و این جمله شرایط را بسواجبی نگاه دارد تا سبب رستگاری دنیا و آخرت گردد. و از تعب قیامت برهد.

باب چهارم^۱

اندر نصب کردن وکیل^۲ کافی در فنون

معاملت ، راست قول

معلوم رای رفیع پادشاه اسلام، گرداند که وکیل مردی باید که عالم ، فصیح ، حاضر جواب ، نیکو سخن ، نیکو محاوره ، ذوفنون تجربه یافته و از هر علمی بداند و گرم و سرد روزگار مشاهده کرده و بر اصحاب شغل روزگار گذرانیده و بر بدو نیک روزگار واقف گشته و نیکوالفاظ و نیکوخط و دبیرپیشه باشد. و هر پروانه که بنویسد مشرّح و مبین باشد و از سخنان حشو و رکیک دور باشد. و به سبب غرض و سلامی و رشوت کارها بسته ندارد و گشاده کار و برخشم و بی خطر باشد. و در حق الپروانه مکاس و استقصاء بسیار نکند. و اگر کسی رادست ندهد [۴۴- الف] که تازگی و دلجویی کند ، آن کار را رضای خدا کند. و البته منت نهد و دل مردمان را دریابد و کار در توقف ندارد و کار گزار^۳ و کار گشای باشد تا کار از وقت نشود که اگر حادثه یا

۱ - در نسخه ما این باب ، باب نهم است .

۲ - در فهرست ابواب : وکیل در .

۳ - گذار .

واقعه افتد بیش بدان نرسد و آن کار ناکرده و آن مسلمان از غرض بازماند .

و در خطاب و القاب از حد نبرد و نیز خطاب جاهلانه نکند چنانکه خیرالامور و اساطها باشد . و اندازه هر کس نگاه دارد تا بر نادانی حمل نیفتد . و هر پروانه که بنویسد تا در دفتر ثبت نفرماید ، نشان نکند . و در عرضه داشت قصه مسلمانان مبالغت نماید تا به وقت فرصت عرضه افتد و در عرضه داشت کارها بغایت الامکان بکوشد ، تا فرصت فوت نشود که بیش بدان نرسد که عالم پرواقت و حادثات است ، تا کار مسلمانان در تأخیر نیفتد که آزار دل مسلمان راهیچکس تاب نیارد که هر واقعه و حادثه که به مهتری رسد جز به آزار دل مسلمانی نبود؛ و هر آن کسی که بفراغتی و دولتی رسد ، جز به آسایش دلی نباشد . تادرین باب تأمل کند و باز اندیشد چنانکه پیغامبر ، علیه السلام ، می گوید :

قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلِّبُ كَيْفَ يَشَاءُ . دل بنده مؤمن در میان انگشتان ید قدرت خدای باشد و دل بنده مؤمن بر عرش ایزد تعالی بچربد . تا این دقایق نگاه دارد و از سررعونت و نخوت شغل در مردمان به چشم اهانت و ترفع ننگرد که خطایی بزرگ باشد و مسلمانان دشمن شوند و او بدنام گردد .

چنان باید که مردی با ذل و فراخ نمک باشد که وکیل در فرمان دادن و پروانه نوشتن مثل نائب پادشاه باشد . و او را جدا گانه دیوانی باشد . و خدمتکاران مهذب برخشم خویشتن دار را اختیار کند تا مردمان روزگار و اهل مملکت به چشم احترام و بزرگی درو نگرند

که بزرگ داشت او بزرگ داشت پادشاه و مخدوم او باشد. و درین باب [۴۴ - ب] شکر خدای را طالب باشد که هر کس مستوجب این شغل نباشد. ابراهل مملکت و اصحاب دولت و فروستان زندگانی نیکو کند. و پیران و اصحاب صفه را حرمت دارد و بدیشان تبرک نماید تا به نیکوکاری و مروّت معروف گردد و شعار و دثار خود را به خوش خوئی و سره مردی و کم آزاری آراسته دارد، تادولت او پاینده ماند و نیکو نامی دنیا و آخرت حاصل کند تا سزاوار رستگاری هر دو جهان گردد. بمنّه و فضله.

باب پنجم

اندر اختیار کردن امیر حاجب محترم کافی

نیکو محاوره نیکو جمال

معلوم رای رفیع پادشاه اسلام ، اعلاه الله ، گردد :
امیر حاجب از جمله بزرگ زادگان و سپهسالاران معروف هوشیار با
ادب و مروت و باذل و نیکو الفاظ ، نیکو سخن ، نیکو خط ، حاضر جواب ،
ساکن ، حلیم ، خدای ترس ، باوقار ، بی کینه و غش باشد . و از علم او را
بهره تمام باشد . و نشست و خاست با مردمان عالم مصلح پارسای با
دیانت کند . و تاریخ بزرگان و گذشتگان و پادشاهان بسیار خواند تا
از حال بزرگان روزگار گذشته واقف گردد . و رسم دان و تجربه
یافته باشد . و در فرمان دادن سبکی و تهتک نکند . و البته از خود چیزی
نگوید که در آن آزار مسلمانی باشد . و بر لشکریان و اصحاب دولت
زندگانی به خوشی و مدارا و چرب زبانی و دلجوئی کند . و هیچکس
را به زبان و سخن درشت و مزاح^۲ بد و القاب تباه و حشو نرنجاند .
و اگر پادشاه وقت و مخدوم از سر وقت سخنی درشت و سخت گوید

۱ - این باب در آداب الملوك باب دهم است .

۲ - اصل : مزاج .

که بدان آزاری حاصل گردد ، پیغام دهد ؛ البته هم بر آن جمله درشت و سخت تقریر نکند که موجب آزردن دل مسلمانی شود که از آن شرها تولد گردد که به يك سخن ناوجه درشت هزار کس را بتوان آزد^۱ اما به دست آوردن دل مؤمن را بسیار حیلت باید کرد تا به دست آید . و چون از جهت کسی حاجتی خواهد کرد و حالی باز خواهد نمود [۴۵ - الف] نخست آن کس را پیش پادشاه مخدوم بستاید و نیکو گوید و در تیمار داشت مبالغه کند و کار شغل و حاجت او را به اتمام رساند . و اگر او را به خراجی احتیاجی باشد ، بدهد و در آن مضایقت نکند تا به تنگ چشمی و ضنّت منسوب نگردد که چون کار آن کس پرداخته شد ، بهتر و نیکوتر باز دهد و دوستی زیاده گردد و مودّت قدیم مستحکم گردد .

باید که در حق مسلمانان بناحق قصد نکند . و اگر بنادانی و خطا و سهو چیزی از کسی در وجود آید ، در آن کوشد تا آن کار تلافی شود و آن مسلمانان از آن زلّت و ورطه برهد . و آن را ذخیره عمر و دولت شمرد و ازو چیزی توقع نکند که از عهده آن بیرون نتواند آمد و خجل و شرم زده بماند . و بدانچه میسر شود قبول کند و به استقصاء نرنجاند . و بر جمله حشم و اصحاب معاشرت خوب کند و چنان سازد که به سره مردی و کم آزاری و تواضع معروف گردد . و اگر ازین شغل بماند ، دوستان و مردمان به همان چشم بینند و عزّت و حرمت دارند . و اگر عداوتی و کینه [ای] داشته باشند از سر آن در گذرند و بیش ، آن یاد نکنند . و آن^۲ طایفه را ممنون خود گرداند و نیکوئی

۱ - اصل : ازد .

۲ - در اصل آن تکرار شده است .

و احسان بجای آورد. و درحق خورد^۱ و بزرگ آنچه میسر شود از مبرّت و احسان و پایمردی دریغ ندارد. و در فرماندهی و فراخ دلی بکوشد تا به تندیق و بخل معروف نگردد که بدنام شود که همه ملک دنیا به بدنامی نیرزد.

و در کارهای خیر کوشان باشد و علما و بزرگان و پیران را حرمت دارد و تبرک داند. و در مبرّت کردن و صدقه دادن به اقصی الغایه بکوشد و خود را بدین خصال حمیده معروف گرداند که رهایی از دوزخ بدین باشد و درجات بهشت بدین گونه حاصل گردد که دنیا گذرانست و در قیامت نیکوکاری و احسان دستگیر باشد. تا این جمله خصلت ها را مواظبت نماید و در طاعت و خیرات مبالغت ننماید. و البته به سبب اشتغال بسیار کاهلی نماز نکند و به وقت [۴۵ - ب] بگزارد^۲. و امام را نیکو دارد که این خیر بدو قایم است. و در صلاح کوشان باشد. و از خمر خوردن احتراز کند. و اگر وقتی بدان مبتلا گردد، آنرا به صدقه دادن و نیکویی کردن عذر خواهد و بدان مداومت ننماید که او را تیمار کار مسلمانان باید داشت تا در تأخیر نیفتد. تا آن دولت قایم بماند و به چشم زخم آزموده نگردد. و بر خدم وزیردستان زندگانی نیکو کند و در حق اهل خوار و درویشان احسان فرماید. و همسایگان را بهیچ وجه نرنجاند و از حال ایشان با خبر باشد و مهمل و ضایع نگرداند. و بر اهل صدقه بدانچه میسر شود، مواسا کند. تا بدین خصال حمیده معروف و مشهور شود و نیکو نام گردد. ان شاء^۳ الله تعالی.

۱ - اصل : خود.

۲ - اصل : بگذارد ظاهراً خطای کاتب است.

۳ - ۳ - اصل : انشاء.

باب ششم

اندر اختیار کردن امیرداد عادل

مشفق نیکو اعتقاد خدای ترس

معلوم رای رفیع پادشاه رفعه الله ، گردد که :

امیرداد کسی باید که از پادشاه زادگان یاسپهسالار بچگان بزرگ
یا از بزرگ زادگان مملکت یا از سادات بزرگ زاده عالم صحیح نسب
یا از امیر زادگان اصیل معروف باشد چنانکه کسی در بزرگ زادگی
نسب ایشان طعنی نتواند کرد. و کریم طبع و باذل و با سخاوت و مروت
و با مروت و نیکو سیرت و خوشخوی و مصلح و مصلح دوست و
خدای ترس و از امثال و اقران خود بهتر و با حرمت تر باشد که امیرداد
دوم درجه پادشاه و صاحب فرمان باشد .

و براهل مملکت و حشم و رعیت مشفق و مهربان و از علم
شریعت با خبر و مستثنی. و بر قضاات و حکام متفق و موافق باشد. و هر حکم
که در واقعه و حادثه و خیانتی که صاحب شریعت فرموده باشد و قضاات
حکم کرده ، بدان راضی بود . و اگر از قضاات و حکام میلی رود و
اورا معلوم گردد بدان همداستان نباشد و رضا ندهد که برخلاف شرع

حکمی رود که خلل آن دنیا و آخرت را زیان دارد . تا به قیامت درنماند و از عهدهٔ جواب قیامت بیرون بتواند آمد که نفس قرآن بدان وارد است [۴۶ - الف] .

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ۱
درین باب هوشیار باشد و از تبعیت قیامت بیندیشد و از پرسش و تنهایی گور بترسد . و در دعوی شنیدن خصمان نیک هشیار باشد و گوش باز دارد تا حیفی نرود و حق مسلمانان ضایع نشود و مظلومان به حق خود رسند . و اگر کسی از و کیلان و متّصلان دیوان و قضات ردی بیند و حسن^۲ پوشی کند ، منع و زجر فرماید .

و کسانی که خصمان دعاوی را به دیوان مظالم آرند ، مردمان هوشیار و اقف کوتاه دست مسلمان نصب فرماید تا آنچه مزد و جعلی که معین کرده باشند از آن نگذرند و زیادت طمع ندارند و مسلمانان را نرنجانند و تخویف نکنند و وعید ننمایند . و اگر از کسی ازین نوع چیزی روشن شود گوشمال دهد و ازان شغل معزول کند و کسی بهتر از و نصب فرماید تا برمال مسلمانان آسیب نرسد که از آن بد نامی حاصل گردد و ضرر و وبال قیامت باقی ماند . و آن کس که دعاوی در قلم گیرد^۳ امین و کوتاه دست فرماید تا دفتر او نگاه دارد .

و دفتر دار باید که یکی از جهت دیوان قضا و یکی از جهت داد باشد تا دعاوی برجاده شرع نویسند . و مرسوم و مواجب ایشان داده

۱ - قرآن کریم ، الشعراء : ۸۹ .

۲ - اصل : خس .

۳ - اصل : گیرد و .

دارند تا از خیانت بهره‌یزند و در از دست‌ی نکنند^۱. و پیوسته دفترها را با یکدیگر مقابله کنند. و قبالات املاک مسلمانان از ضیاع و عقار به احتیاط نگاه دارند تا آنچه از دفتر بسه و غلط ساقط شده باشد مقابله شود، تاحق مسلمانان ضایع نگردد. و در حدود خونیان و دزدان و قطاع طریق که مستوجب قطع باشند و مستان که سزاوار تعزیر گردند، به اقصی الغایه بکوشند و نیک محقق و درست گرداند، آنگاه آن حد^۲ اقامت فرماید که صاحب شریعت، علیه السلام، فرموده است. و اگر کسی جافی^۳ را حمایت کرد که از اصحاب سیف و قلم و صاحب منصب و حرمت باشد، بدان رضا ندهد. آن حد^۲ به موجب [۴۶-ب] شرع اقامت فرماید. و اگر حد^۲ اقامت کردن نگذارند، به پادشاه باز نماید تا در آن باب تدارك فرماید و آن کس را آواز داده ملامت کند تا دیگران را پندی باشد تا بیرون شریعت کاری نکند که مستوجب منع و زجر گردند، تا بیش پیرامون چنین خطاها نگردند که پادشاهی را زیان دارد و بدنامی در مملکت سرایت کند. و زبانها از بد گفت نگاه دارد و در پادشاه و وزیر و بزرگان دولت و قیعت نکنند. و از غمازی احتراز نمایند و مسلمانان را به جان و مال نسپارند که بزرگان و حکیمان روزگار چنین گفته‌اند که هر روز هر آدمی و هفت اندام از زبان هفتاد بار زینهار خواهد که زینهار^۳ تا سخن نگویی که مارا به سبب توازن جدا کنند و ببرند و نسل و عقب بریده گردد.

این جمله تعلق به اسیر دادی دارد تا این دقایق را بواجبی نگاه

۱ - اصل : نکند ، به قرینه موارد قبل اصلاح شد .

۲ - اصل : جافی .

۳ - اصل : زینهار

دارد تا به قیامت درنماند که جز خدای کسی دیگر فریاد نرسد ، تا رستگاری آخرت حاصل گردد و از عذاب قیامت برهد که از نقیر و قطمیر ایزد تعالی بخواهد پرسید و مهمل نخواهد گذاشت . و این جمله را به گوش هوش بشنود و کاربندد . و مسجدها و پلها که خلل پذیر باشد و خراب شده ، عمارت فرماید . و تفحص دروازه ها بکند . و رخنه دیوار شهر و حصار بر آورد . و عسسان را بفرماید تا شبها بجد بگردند و خانه ها و بازارها را از زحمت دزدان نگاه دارند . تا شهر ایمن و مردمان بی بیم و خوشدل گردند .

و مجلس های علم پیوسته باشد و ختم های قرآن فرماید و صدقه بسیار دهد . و علما و پیران و مردان مصلح و زاهد را حرمت دارد و مبرّت کند . و به نام مستحقان ادرار فرماید و بیوگان و یتیمان را تعهد کند و همسایگانرا نیکو دارد چنانکه پیغامبر ، علیه السلام ، می فرماید :

ما زال جبرئیل یوصینی بالجوارحتی ظننت سیوره . پیغامبر ، علیه السلام ، می گوید ، که جبرئیل ، علیه السلام ، به سبب نیکو داشت همسایه چندان وصیت کرد که گمان بردم که همسایه میراث [۴۷ - الف] می برد .

و ظالمان را سر کوفته دارد تا ظلم نکنند و مسلمانان را نرنجانند . اگر برین جمله نروند ، ادب کنند و از ظلم کردن منع و زجر فرماید . و با محتسب در احتساب کردن مدد و معاونت کند تا خرابات خانه ها و بوزه خانه ها و قمار خانه ها براندازند . و تفحص سنگ های بازار و دکانها بسازد ، تا آنچه بفروشند کم ندهند . و رئیس شهر را معاونت فرماید تا دیگر محترفهای هر جنس قید و تباه نکنند و نرخ های اجناس

زیاده نساژند. و از مهتران هر صنف خط تأکید بازستانند تا بران جمله نرخ ها که قرار داده باشد کم و زیادت نفروشدند. و اگر کسی فرمان برداری ننماید و به مراد خود فروشد ، ادب فرماید و غرامت . این کارها تعلق به فرمان امیر [داد] دارد. و راه های شارع پاك دارند . چون این جمله دقایق را نگاه دارد که همه متاع شرع است ، نیکنامی و دولت پاینده ماند و نیک بخت هردو سرای گردد . و پیوسته تفحص سرای ضرب [بکند] و جانب راستی نگاه دارد . و احتیاط صرافان کند تا سیم قلب نکنند ، تا مال مسلمانان ضایع نشود که به قیامت درمانند . و گوش به طراز باز ^۱ دارد تا جامه ها کم مشبوب نکنند و بریشم تباه در نیامیزند . و اگر کسی جامه تباه بافد ، او را ادب کند. و [بر] راه های شارع که کاروانیان آیند و روند ^۲ شحنگان مردانه جلد نصب کند تا ایمن دارند. و اگر جایی بیم ناك بود ، بدرقه کنند تا تجاران سلامت بگذرند . و درکارها غفلت نکند که امیرداد نایب و قائم مقام پادشاه باشد که غم جمله ولایت و رعیت او را باید خورد که سلطان حوالت این کارها بدو کرده است . تا نیک هوشیار باشد که به قیامت هر آینه ایزد تعالی ازو پیرسد و مهمل نگذارد که امیرداد ^۳ نیک نازک و مشکل کاریست که پیغامبر ، علیه السلام ، می فرماید :

عَدْلُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةٍ بِقِيَامِ لَيْلِهَا وَصِيَامِ نَهَارِهَا .

چون این کارها بواجبی بکند و بغرض فاسد مشغول نشود از

۱ - اصل : بطراز بار .

۲ - اصل : روند و ...

۳ - ظ : امیری داد یا امیر دادی .

حضرت خداوند تعالی ثواب طمع دارد و از جانب سلطان نوازش [۴۷- ب] و محمّدت . و پیوسته تفحص علاّقان و غلاکشان بکند و بواجبی بکوشد تا نرخ ها زیادت نکنند و تدارك این باب مهتر داند که نازکترین کارهاست که معاش خلق بدانست و جمله اهل عالم درین برابرند. این دقایق را بهتر تیمار دارد تا جمله رعایا دعاگوی و دودلتنخواه گردند .

باب هژدهم^۱

اندر عرض کردن لشکر و ترتیب نگاه داشتن آن^۲

بدانکه پادشاهان اسلام لشکرکش چون لشکری را خواهند عرض دهند نخست میسره را عرض دهند پس قلب را ، آنگاه میمنه را . و عارض بر بلندی نشیند سپاه عرض کردن را ، تا هردو گروه را بیند ، سوار و پیاده را^۳ . و خلیفت و نقیب باید که پیش او ایستاده باشد تا سوار و پیاده و اسبان و سلاح و ساز بتمامی عرض کرده شود . و به عرض اندر همیشه ذکر خدای ، جل ذکره ، بر زبان دارد . نخست سوار برگستوانی تمام سلاح را عرض کند و نام و حلیت بنویسد [۸۴-الف] . [بعد از آن سوارمفرد را عرض کنند و نام و حلیت بنویسند . بعد از آن پیاده مواجب خوار را عرض کنند و نام و حلیت بنویسند]^۴ . و بعد از آن پیادگانی را که برای حسبت و یاری

۱- این باب در کتاب آداب الحرب و الشجاعة باب دوازدهم است .

۲- عنوان این باب در متن سیاه است و در فهرست ابواب ، نگاه داشتن ندارد .

۳- اصل ، و سوار و پیاده را .

۴- دو جمله وسط کروهه از نسخه آداب الملوك افتاده است از چاپ آقای

دکتر سهیلی افزوده شده است .

آمده باشند عرض کند و نسخت کند و به نقیب لشکر دهد تا به روز حرب هم بران ترتیب حاضر آیند . و نخست عرض امرای بزرگ کند . بعد از آن امرایی که کوس و علم نداشته باشند . بعد از آن هر خیلی که مواجب دارند . و پیادگان را هم خیل ، عرض کند ، و بنویسد که در اهتمام ^۱ فلان نقیب یا فلان سرهنگ . و زنهار ، که در عرض کردنی که پیش از حرب خواهد بود ، هیچ استدراک اسب و سلاح نکند و همه را بلطف گوید و بنوازد و امیدوار انعام و تربیت کند تا به طوع و رغبت در کار آیند و بشاشت نمایند که جانبازی می باید کرد و اگر استدراک کند ، نا بر جایگاه باشد . یکی آنکه جانبازی می باید کرد ، و دیگر آنکه شکسته دل شوند و بگریزند و جان را در ورطه هلاک نیفکنند که ازین حرکات سخت بسیار لشکر و مرد ، بد دل شده اند و بگشته و بر طرف دشمن رفته ، و پشیمانی سود ندارد . تا کار دانسته کند که عارض پشتوان و مادر و پدر لشکر باشد و قوت و اعتماد لشکر بر عارض باشد .

چون عارض دست وقت استدراک کند ، او را خطر باشد . تا جان خود را از اوباش لشکر نگاه دارد و برو دشمن نشوند که جهان از واقعات خالی نیست و هر لشکری که در جهان ^۲ بوده است او را ظفر و هزیمت ببوده است ^۳ . و این کار یکرویه نیست که اگر عارض لشکر را استمالت کند و اندیشه دارد ، همه دوست و هوا خواه او باشند . و اگر هزیمتی افتد ، اگر جان لشکریان در آن بشود ، عارض

۱ - اصل : اهتمام ندارد از نسخه چاپی افزوده شد .

۲ - جهان را از نسخه چاپی افزوده ام .

۳ - اصل : بود است و ببود است .

را در آن نگذارند و با خود از مصاف بیرون برند . و اگر آزرده باشند ، نخست دل از وی فارغ کنند ، آنگاه تدبیرکار خود سازند . و چون تمام لشکر عرض شد ، جمله امرای کبیر و سپهسالاران بزرگ لشکر را با خود به خدمت پادشاه ^۱ و سرلشکر برد واسب و مردشان را بستاید و محمّدت کند و نیکو گوید و آنچه عرض شده باشد ، اگر چه پادشاه و سرلشکر را معلوم باشد اعداد سوار و پیاده [۸۴ - ب] باید به یکی به دو و به سه گوید که شاید جاسوس و منهی خصم در آن میان ^۲ باشد و کسی نداند و یا به گوش او رسد و در افواه افتد و بر آنجمله خصم را از عدد لشکر معلوم کند . و با سران و مقدمان ، قرار داده باشد که هرخیل که عرض شد ، يك طرف روند و سواران اختیار ازیشان جدا شوند و چنان نمایند که باز می گردند ، در میان خیل دیگر که عرض خواهد شد در آمیزند . و این ناموس ها نگاه دارند که تا عالم بوده است ^۳ ، ازین ناموس ها بکرده اند تا دشمن را دل بشکند و بهراسد و به گرد جنگ کردن در نیاید و صلح جوید که صلح بر جایگاه بهتر از جنگ ناهنگام که نتوان دانست که عاقبت به کجا خواهد کشید و این بهتر از پیروزی باشد که هیچکس را واقعه نیفتد و لشکر وحشم تمام بر جای باشد و خون ناحق نرود و ولایت خراب نگردد و رعایا غارت و مستأصل نشوند که پیغامبر ، علیه السلام ، می فرماید که در هر مملکتی که يك خون ناحق برود ، ایزد تعالی چهل سال برکت از آن ولایت برگیرد . وبعد

۱ - از اصل پادشاه افتاده است .

۲ - میان از متن افتاده است .

۳ - اصل : بود است .

از کفر هیچ وزری ووبالی بدتر از خون ناحق و ظلم نیست . و چون روز قیامت باشد ، نخستین حکمی که ایزد تعالی بکند ، حکم خون کند و انصاف آن ستاند . و دینی نا پایدار است همه را بازگشت بدانجاست . تا برای ملك ده روزه وزر و وبال ^۱ آخرت که دشوار است ، در گردن نگیرد که پیغامبر ، علیه السلام ، می فرماید : **أَلَا رُبَّ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ قَدْ أَوْزَعَتْ حُزْنًا طَوِيلًا** ^۲ ای بسیار آرزوی يك ساعته که غم و اندوه دراز پیش آرد ، و پشیمانی سود ندارد .

و ^۳ لشکر اگر چه انبوه تر از لشکر خصم باشد ، طالب حرب و جنگ نباشد ^۴ . و اگر چه بزبان جنگ می خواهد ^۵ ، باید که بدل صلح جوید و به بسیاری لشکر مغرور نشود و عجب نیارد و جنگ را نمی توان دانست . چنانکه یاران پیغامبر ، علیهم السلام ، به کثرت لشکر و مردم مغرور شدند در غزو حنین و مورانو اوطاس ، تابه هزیمت مبتلا گشتند چنانکه جمله بگریختند و پیغامبر ، علیه السلام ، تنها ماند و سفیان بن الحرب بن عبدالمطلب که [۸۵-الف] عم زاده پیغامبر بود و هنوز دل او بر مسلمانی قرار نگرفته بود - پیغامبر ، علیه السلام ، بر بالای کوه می رفت - خواست که دنبال رود و غدری کند . پیغامبر را ، علیه السلام ، از آن حال معلوم شد و گفت بر بالا نیایی . و عباس ، رضی الله عنه ، رکاب مبارک گرفته بود و می رفت ^۵ . چون پیغامبر علیه السلام ، آن واقعه بدید ، عباس را گفت : تو آواز بلند داری ، لشکر را آواز ده تا

۱ - اصل : وزر و بال و بال .

۲ - در کف ، جای حدیث سیاه است و خالی .

۳ - ۳ از متن چاپی افزوده شده است .

۴ - خواهد از متن چاپی افزوده شده است .

۵ - اصل : بود می رفت .

نروند و به نزدیک من آیند . عباس آواز داد که : ^۱ یا اصحاب البقره ،
یا اصحاب الشجره ، هذا رسول الله ^۱ چون صحابه آواز عباس بشنیدند ،
باز آمدند . مرد بود که پس سه روز باز آمد . و از عجب آوردن
بکثرت ، توبه کردند . تا خدای تعالی ایشان را غنیمتی داد که در
غزوه‌های ^۲ دیگر نیافته بودند . و آن پانزده هزار سر برده بود و همه را
بفدا بگشادند و مواشی بر صحابه مهاجر و مؤلفه قلوب قسمت کرد .
و پادشاهان باید که در وقت حرب اعتقاد نیکو کنند و نذرهای
نیک قبول کنند و از حول و قوت خود بیزار شوند تا همه مرادهای
ایشان حاصل گردد . و جمله سران لشکر را فرماید تا هم عهد و نذر
کنند تا مظفر و منصور باشند و بر خصم غالب گردند . و هیچ نکبتی
بدیشان نرسد .

بیمنه و فضله .

۱ - ۱ - در اصل عبارت عربی سیاه است .

۲ - اصل : غزوها .

بقیه احوال شریف ابو الفرج

در باب سوم کتاب آداب الحرب و الشجاعة حکایتی است درباره قحطی غزنه به روزگار سلطان رضی ابراهیم (صفحات ۱۰۲ - ۱۰۹) که به سبب آن قحطی بیشتر مردمان شهر خان و مان خویش رها کردند و هر کس به سوئی رفتند. سلطان چون از این وضع خبر یافت تنگدل گشت و با اعیان و ارکان دولت عتاب ها کرد که چرا پیشتر به او نگفته بودند. پس با ایشان تدبیر کرد. سلطان را خازنی بود به نام شریف ابو الفرج که فرجد پدری فخر مدیر بوده است. جملگی اعیان و ارکان دولت ابراهیم يك زبان گفتند که غم این کار شریف ابو الفرج تواند خورد.

شریف ابو الفرج به گفته فخر مدیر از جهت سلطان ابراهیم بیست و يك شغل مهم داشته است و به روزگاری که ابراهیم به دیبستان می رفته است شریف ابو الفرج همدیبرستان قرآن و ادب و خط او بوده است و همچنین بدانگاه که ابراهیم در حصارنای زندانی بوده شریف ابو الفرج هم بند او بوده است.

سلطان به طلب او می فرستد و با تدبیر و کاردانی شریف ابو الفرج قحطی بر می افتد و مردمان که از شهر و دیار آواره شده بودند به غزنه باز می گردند.

سلطان به پاس این خدمت می‌خواهد برای هرشغلی به او تشریفی بدهد، بیست و يك تشریف . شریف ابوالفرج می‌گوید: « خداوند عالم را عاطفت و تربیت بسیارست و بنده پیر شده است، طاقت تربیت ندارد. اگر خداوند عالم را مراد این است هر سه شغل را يك تشریف فرماید ... دیگر روز ... تا نماز دیگر هفت بار تشریف پوشید و نواخت و تربیت فراوان یافت. و از وقت آدم عليه السلام تا این روزگار هرگز هیچ پادشاهی هیچ خدمتکاری را در يك روز دو تشریف نداده است و هم ندهد » مطلب درباره شریف ابوالفرج در کتاب آداب الحرب و الشجاعة در همین جا ختم می‌شود ولی در نسخه آداب الملوك و كفاية المملوك چنانکه در مقدمه اشارت رفت در احوال این شخص مطالبی اضافه آمده است که مزید فایده را در این جا نقل می‌شود.

* * *

تا نماز دیگر هفت بار تشریف پوشید و نواخت و تربیت فراوان یافت و از دولت سلطان چنین حرمت و مکانت یافت. و بر مال سلطان به يك درم آسیب نزدی. چهار صد اشتر داشت که زیر بار بضاعت او بودی که تجارت کردی و وجه خرج او و اتباع از آن بودی. وقتی از طرف ملتان باز می‌گشت چون به تلهن کرد رسید اشتر بیسراك بود که جمله مال عین و جواهر در آن بودست از قطار بگسست و یاوه شد. ساربانانی که بر سر چهار صد اشتر بود بامداد پگاه گریبان دریده، خاك بر سر کرده بیامد و گفت: ای خداوند، دوش اشتر بیسراك یاوه شده است بیست جمّازه در طلب او فرستاده‌ام هیچ جای ازو اثری نیافتند. گفت: برو آب بر سر ریز و جامه بپوش، دل نگران مدار که من زكوة آن بداده‌ام مال من هیچ جای نرود. دیگر سال

باز می رفت بدان تلهن رسید. هر چند بر راه می راندا سپ بر راه نمی رفت. گفت: خداوند تعالی را [۳۱ - ب] در زیر این کار حکمتی است. هفت بار گیر بگردانید. عنان پس اسب بگذاشت که بفرمان می رود. تا وقت نماز بامداد ساربان پیشتر می رفت آن بار را دریافت. اشتر مرده بود و تنگ افتاده که يك تار موی از تنگ ها کم نشده بود. و جتانی که رهبر بودند سوگند خوردند که دوماه شکار قبیله ما این جا بوده است هیچ کس ندیده ایم. اشتری دیگر ببرند بر آن بار کردند. چون در ولایت مستنگ و قزدار رسیدند دانشمند پیر بیامد. قصه داد که چهار دختر دارم و هر چهار به بلاغت رسیده اند چندانی ندارم که یکان دست جامه کرباسین کنم و به خصمان دهم. بر این غم بخفتم از حال درویشی و بلاغت دختران و اندیشه ایشان نمی توانستم خفتن. چون خوابم ببرد جمال مبارك سيد كائنات، خلاصه موجودات احمد مجتبی، محمد مصطفی (ص) را در خواب دیدم. از حال دختران و درویشی باز گفتم. پیغامبر گفت: برو شریف ابوالفرج را سلام من برسان و بگوی محمد رسول الله مرا فرستاده است و گفته که غم من بخور و جهاز ایشان بساز. گفت: باشد که استوار ندارد. گفت: بگوی هر شب که بخفتی هزار بار بر من درود فرستادی امشب خوابت ببرد نهصد و پنجاه بار بیش نفرستادی. اگر این نشان راست است غم دختران من بخور. برخاست و آبدست کرد و کدخدای مشرف را گفت بروید و جهاز این دختران بسازید. و در آن وقت خواجه بهروز وزیر مشرف کارخانه های او بود و بروی اعتماد تمام داشت که بس کافی و کاردان بود. هر دو تن برفتند و جهاز را تقدیر گرفتند. دوهزار دینار اشرفی بر آمد و هزار اشرفی دیگر به درویشان صدقه داد. مکافات

آنکه پیغامبر (ع) این کار بدو حواله کرد تا این خیر از دست او برآمد و به کسی دیگر حواله نفرمود. و از وقت آدم تا این روزگار هیچ پادشاهی هیچ خدمتکاری را در روزی دو تشریف نداده است و هم نخواهد داد [۳۲ - الف].

تعلیقات

و

فهرستها

تعلیقات

ص ۱۷ - استیفاء .

برای دیدن تعریف علم استیفاء رجوع شود به نفائس الفنون صفحه ۹۶
« و این صنعت استیفاء از پیامبران علیهم السلام ، یوسف صدیق را
بوده است . . . »

درباره کارهایی که حضرت یوسف ، علیه السلام ، به هنگام قحط سالی در
مصر انجام داد درهمه تفسیرها و قصه‌های پیامبران کم و بیش مطالبی آمده است
که می‌توان بدانها مراجعه کرد .

ص ۱۸ -

« و از جمله صحابه پیغمبر ، علیه اسلام ، امیرالمؤمنین علی ، رضی الله
عنه ، از دیگران بهتر دانست و این صنعت استیفاء جمله ایشانرا او پیاموخته
است و گفته و لكل . . . »

در نفائس الفنون داستانی درباره نسق و ترتیب استیفاء در اسلام بوسیله
امیرالمؤمنین علی آمده است .

(نفائس الفنون ۹۷ - ۹۸)

ولی عبارت عربی منقول در متن را نگارنده نتوانست پیدا کند .

ص ۱۹ -

کارداران حاشیه : مأموران و خدمتگزاران پائین رتبه .

در قابوسنامه حاشیت و حاشیه آمده است .

« اگر اتفاق افتد که از جمله حاشیه باشی و به خدمت پادشاه پیوندی
هرچند که پادشاه ترا به خود نزدیک کند تو بدان غره مشو . »

(قابوسنامه ۱۹۸)

و در صفحات ۲۰۱ و ۲۰۲ شرط حاشیت بودن را توضیح داده است .

ص ۲۰ -

« وایزد تعالی ذات منزّه خود را سریع الحساب می خواند ای زودشمار . »

که اشاره است به آیه های بقره ۲۲ ؛ آل عمران ۱۹ و ۱۱۹ ؛ مائده ۴ ؛

رعد ۴۹ ؛ ابراهیم ۵۱ ؛ نور ۳۹ . غافر ۱۷ .

ص ۲۰ -

« چون در حال و کار راستی نگاه دارد باشد که به سبب راستی به وزارت

رسد که در ملک ها بیشتر مستوفیان به وزارت رسیده اند . »

چنین اشارتی یکبار دیگر در باب صاحب برید آمده است :

« و در نوبت پادشاهان یمینی ، طیب الله ثراهم ، بیشتر صاحب بریدان

به وزارت رسیده اند » ص ۲۷ .

تا آنجا که نگارنده را دست داد در دوره پادشاهان یمینی این وزیران

پیش از وزارت صاحب برید ، مستوفی و کدخدای پادشاهان و شاهزادگان بوده اند .

۱ - ابوالعباس فضل بن احمد اسفرائینی .

در آغاز از کتاب فایق و سپس صاحب برید مرو و پس از آن کدخدای

محمود غزنوی و آنگاه وزیر او بوده است .

۲ - احمد بن حسن میمندی .

در ایام امارت محمود در خراسان منشی و سپس صاحب برید خراسان و

آنگاه رئیس دیوان عرض و استیفاء بود و در آخر وزیر شد .

۳ - خواجه احمد عبدالصمد .

در آغاز صاحب‌دیوان خوارزم و وزیر خوارزمشاه آلتون‌تاش بود و پس از آن به وزارت سلطان مسعود غزنوی رسید .

۴ - طاهر مستوفی .

ازین شخص در تاریخ بیهقی نیز چند بار یاد شده است وی از مستوفیان روزگار محمود و مسعود بوده است که در عهد مودود بن مسعود بوزارت رسیده است .

۵ - حسین مهران .

در آغاز نائب و کدخدای محمد بن محمود بود و در روزگار مسعود مشرف خزانه گشت و در عهد فرخزاد بن مسعود بوزارت رسید .

۶ - ابوبکر بن صالح .

سی سال در هند از دست پادشاهان غزنوی شغل‌های مهم داشته است و در روزگار فرخزاد بن مسعود بوزارت رسیده و چند گاه هم در عهد ابراهیم بن مسعود وزارت کرده است .

۷ - ابو سهل خجندی .

پیش از وزارت در عهد ابراهیم بن مسعود منشی پدر و برادر و عموی ابراهیم بود و در عهد ابراهیم بن مسعود بوزارت رسید .

برای آشنائی باوزرای دوره غزنوی به این کتابها می‌توان مراجعه کرد:

تاریخ بیهقی ۸۶، ۳۱۷، ۳۶۷، ۳۷۵ .

ترجمه تاریخ یمنی ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۴۶ ،

مجمع الانساب ۵۳، ۵۴ - ۵۷

نسایم الاسحار من لطایم الاخبار ۳۹، ۴۰ - ۴۳، ۴۵، ۴۶ - ۴۷

آثارالوزرای عقیلی ۱۵۰، ۱۵۲ - ۱۵۳، ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۱۹۶

دستور الوزرای خواند میر ۱۲۷ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۲

ص ۲۲ - دینگ : غذا و طعام

و بدین معنی در متون فارسی دری بکار رفته است . رك : ترجمه تفسیر طبری ص ۴۳ متن و حاشیه، تفسیر قرآن کریم سور آبادی ص ۹۱ ، حدیقه الحقیقه سنائی غزنوی ص ۴۲۲ .

ص ۲۲- آبکامه

(بر وزن کارنامه نان خورشی است معروف که در صفاهان از ماست و شیر و تخم سپند و خمیر خشک شده و سرکه سازند و آنرا به عربی مری خوانند)
برهان قاطع
در کتاب هدایة المتعلمین چند بار این واژه به کار رفته است و در بیشتر موارد مصرف پزشکی دارد صفحات ۲۳۸، ۲۰۹، ۲۳۸، ۲۶۰، ۳۵۶، ۳۶۰ که از جمله در صفحات ۲۳۸ و ۲۶۰ و ۴۲۸ آبکامه شور و در صفحه ۷۵۷ - ۷۵۹ آبکامه مرغزی آمده است و گویا آبکامه مرغزی معروف بوده است چنانکه در کتاب حدود العالم این خوراکی از شمار محصولات مهم مرو شمرده شده است (حدود العالم ۹۴) و نه اصفهان چنانکه در برهان قاطع آمده است .

یکی از شواهد هدایة المتعلمین این است :

(. . . طعام بدگوارد چن آچارها و کامه‌ها و ماهیابه و آبکامه خورد تا طعام ناگواریده فرود آید .) هدایه ص ۳۶۰ . چنانکه ملاحظه می‌شود کامه و آبکامه هر کدام جدا نام برده شده است ازین جا احتمال می‌توان داد که کلمه خود نامی بوده است که با نامی دیگر - آب - ترکیب شده است و ازان معنی خاص اراده شده است که با کامه تفاوت داشته است و این احتمال را استعمال واژه (کامک) در خسرو و یدک و به کار رفتن آن در یتیمه الدهر به صورت (کامخ) تأیید می‌کند (۱) و چنانکه از این شاهد بر می‌آید :

(۱) یادداشت استاد و همکار محترم آقای دکتر احمد تفضلی .

(آن مرد را در خانه جز نان خشک و آبکامه چیزی نبود پیش سلطان آورد...) (دستور الکاتب فی تعیین المراتب ج ۱ ص ۱۹۳) آبکامه نان خورشی معمولی بوده است. و در فرهنگ السامی فی الاسامی نیز میان این دو فرق گذاشته شده است المری: آب کامه. الکامخ: کامه. (السامی فی الاسامی ص ۲۴۱)

ص ۲۲ - خشکینه.

در کتابهای لغت چنین کلمه‌ای نیافتم و آن سان که از عبارت متن پیدا است احتمالاً خشکینه به معنی سیزی‌ها و مواد مصرفی غذائی دیگری است که آنها را خشک می‌کرده‌اند و آنگاه که دست یافتن به تر آنها دشوار بوده‌است از خشک کرده آن استفاده می‌کرده‌اند و در این صورت در مقابل ترینه است. از نظر ساخت این کلمه مرکب است از خشک + ینه پسوند نسبت و در متون فارسی کلمات ترکیب شده با این پسوند را بسیار می‌توان یافت مانند ترینه انگینه و... شکرچه نهی به خوان چون نداری به نطع اندر مگر سرکه و ترینه زخمی دانگ سنگی چاشنی بس اگر سرکه بود یا انگینه (دیوان اشعار ناصر خسرو ص ۳۹۷)

ص ۲۵ - روزنامه.

روزنامه، دفتر یادداشت روزانه، دفتر تعلیق.

در کتاب نفائس القنون تعریف جامعی از روزنامه و روش یادداشت کردن در دفتر روزنامه آمده است که تعریف آنرا در این جامی آوردم و برای دانستن روش یادداشت علاقمند خود می‌تواند به آن کتاب مراجعه کند:

(بدانکه دفتر روزنامه که آنرا دفتر تعلیق نیز خوانند عبارت است از دفتری که جمله مفردات اموال دیوان اخراجات و سوانح احکام که واقع شود در آنجا روز به روز به ملاحظه ذکر ماه و سال ثبت کرده باشند و در این دفتر حک نشاید. پس اگر سهوی افتد یا حوالتی و مقرری باطل شود رقم ترقین بر

آن کشند بر وجهی که یاد کرده شد .)

نفائس الفنون ص ۱۰۳

و این هم تعریفی است کوتاه از روزنامه چه در مفاتیح العلوم خواندیم:
(روزنامه یعنی یادداشت روزانه زیراکارهایی که در هر روز انجام می شود
مانند گرفتن خراج یا پرداخت نفقه و غیره را در آن می نویسند .) ترجمه
مفاتیح العلوم ص ۵۷ .

ص ۲۶ - ما احوجنی الی ان ...

عبارت بالا را که از زبان ابو جعفر منصور خلیفه عباسی نقل شده است در
منابع مختلف چون تاریخها و اخبار خلفای عباسی و مراجع دیگر نیافتیم . در
خور توجه است که این عبارت در مقدمه کتاب کلیله و دمنه بهرامشاهی آمده
است و محققا نصر الله منشی آنرا از جائی نقل کرده است و چون فخر مدبر
و نصر الله منشی تقریبا هم عهداند - با تفاوت چند سال - احتمال دارد که
این روایت را فخر مدبر از او گرفته باشد ، و این قرینه ای دیگر تواند بود
بر اثبات تعلق این شش باب به فخر مدبر .

متن عربی و ترجمه دری هر دو کتاب کلیله و دمنه و آداب الملوك و
کفایة الملوك اندکی باهم اختلاف دارند و نگارنده در متن حاضر کلمه « قال »
را از کلیله برای رفع نقص عبارت در افزوده است و در اینجا سودمندی بیشتر
را اختلاف های هر دو متن نموده می شود .

آداب الملوك ص ۲۶

بر همنشینان خود می گفت .

کلیله و دمنه ص ۲۰

س ۱۴ - با هم نشینان خود

می گفت که .

س ۱۵ - قالوا و من هم ؟

س ۱۶ - من لا يقوم ملكی الا بهم

کما ان السریر لا يقوم الا بقوائمه

الاربع .

قالوا و من هم یا امیر المؤمنین ؟

من لا يقوم امر ملكی الا بهم کما

ان السریر لا يقوم الا بقوايم الاربعة .

- اما احدہم ققاضی ... س ۱۶ - اما احدہم ققاض ...
 و اما الثانی فصاحب شرط ... س ۱۷ - و اما الثانی فصاحب شرطہ ..
 فقال : آہ آہ ! ص ۲۱ س ۱ - وقال : آہ آہ !
 فقالوا : من الرابع ؟... س ۱ - فقالوا له : من الرابع ؟...
 ... کہ بہ درگاہ تو قائم کرد . س ۳ - کہ بردرگاہ من قائم کردند .
 و حاضران گفتند ایشان کیانند ؟ س ۳ - حاضران گفتند تفصیل اسامی
 ایشان چگونه است ؟
 گفت کسانی کہ کار بی ایشان ہر یک س ۴ - گفت کسانی کہ بی ایشان
 بسر نتوان برد چنانکہ تخت بی کارملک راست نتواند بود چنانکہ
 چہار پای راست نہ ایستد ملک تخت بی چہار پایہ راست نیستند .
 بی ایشان راست نباشد .
 ... حاکمی کہ در ہنگام شرع از س ۵ و ۶ - حاکمی کہ در امضای
 طریق دیانت و فضیلت امانت احکام شرع از طریق دیانت و
 نگذرد و نکوہش و مردمانش قضیت امانت نگذرد و نکوہش
 دامنگیر نباشد . مردمان او را از راہ حق باز ندارد .
 ... کہ انصاف مردمان ضعیف ... س ۶ - کہ انصاف مظلومان ضعیف ..
 و سیم کافی ناصح . س ۷ - و سوم کافی ناصح .
 ص ۲۶ - ۲۷ ... بروجہ استقصاء س ۸ - ... بروجہ استقصاء طلب
 بطلبد و بر رعیت حیفی رواندارد کند و بر رعیت حملی روا ندارد
 کہ من از ظلم ایشان یزارم . کہ من از ظلم او یزارم .
 و آنگاہ انگشت سبابہ را بگزید گفت : س ۸ - و آنگاہ انگشت سبابہ بگزید
 و گفت :
 پرسیدند چہارم ... س ۹ - گفتند چہارم ...

... اخبار راست و درست انهي کند س ۱۰ - اخبار درست و راست آنها
و بغرض فاسد از صدق نگذرد . کند و از حد صدق نگذرد .

دکتر صالح الصبحی در کتاب خویش النظم الاسلامیه ، نشاتها و تطورها ،
از این عبارت خلاصه ای در متن کتاب آورده است و در حاشیه بی آنکه مأخذ
خود را نشان بدهد آورده است که :

(تقول الراوية . . . اما احدهم ففاض لاتأخذه في الله لومة لائم والآخر
صاحب شرطة ينصف من القوى والثالث صاحب خراج يستقصي ولا يظلم الرعية
فاني عن ظلمها غني . و الرابع . . . ثم عرض على اصبعه السبابة ثلاث مرات
يقول في كل مرة آه آه ! قيل له و من هو يا امير المؤمنين ؟ قال صاحب برید
يكتب الي بخبر هؤلاء على الصحة .)

(النظم الاسلامية ص ۳۳۲)

ص ۳۰ - ثبت کردن .

خوارزمی در کتاب مفاتیح العلوم عمل ثبت کردن را چنین توضیح می دهد:
(ثبت استنساخ نامه هاست با اعیان و جوامع نکت آنها (ترجمه مفاتیح
العلوم ص ۱۷) .

مراد از عبارت متن آن است که چون فرمائی و برانی و یا حواله ای
بنویسد پیش از آنکه علامت یا مهر معمول را که به پروانه اعتبار می بخشد
بدان بزنند باید نخست چنانکه معمول است مفاد آنرا ثبت کند و آنگاه مهر و
نشان کند تا مبدا پروانه ای صادر کند بی آنکه در دفتر ثبت افتاده باشد .

ص ۴۰ - بوزه خانه .

مؤلف برهان قاطع ذیل بوزه می نویسد :

(بوزه بر وزن کوزه شرابی باشد که از آرد برنج و ارزن و جو سازند
و در ماوراء النهر و هندوستان بسیار خورند و تنه درخت را نیز گویند) .

در متن کتاب ترکیب بوزه خانه ردیف خرابات خانه و قمارخانه آمده است و با توجه به معنی برهان آیا می توان بوزه را بمعنای شراب گرفت تادر ترکیب به معنی شرابخانه باشد؟ از طرفی در همین شش باب در صفحه ۲۳ شرابخانه به کار رفته است و در این صورت آیا مراد از بوزه خانه همان شرابخانه بوده است یا چیز دیگر نزدیک به آن؟

ص ۵۱ - خصم : داماد .

به همین معنی در حالات و سخنان ابو سعید ابو الخیر بکار رفته است :

رك حالات و سخنان ص ۱۳۱ - ۱۳۲

لغات و ترکیبات

استدراك کردن ۲۴	آب بر سردیختن ۵۰
استوار داشتن ۵۱	آبدست کردن ۵۱
اشتر يسراك ۵۰	آبها ۲۲
اصحاب صفه ۳۱	آبکامه ۲۲
افرده ها ۲۲	آچار ۲۲
اقامت فرمودن [حد ...] ۳۹	آزموده گشتن [به ...] ۳۵
اندازه نگاهداشتن ۳۰	آسیب زدن ۵۰
اندیشه داشتن [کسی یا چیزی را ...]	***
۴۴	احتساب کردن ۴۰
اندیشیلن ۳۸، ۱۹	احصاء کردن ۲۳
انهی کردن ۲۷	اختزال ۲۳، ۲۲
اهل خوار ۳۵	ادرار فرمودن [به نام کسی ...] ۴۰
****	ادویه ۲۳، ۲۲
بارگیر ۵۱	از ... باز ماندن ۳۰
باز اندیشیلن ۳۰	از جهت ... ۳۸، ۳۴
باز ایستادن ۲۷	از سر ... درگذشتن ۳۴
باز بودن ۲۱	از سروقت ۳۳
باز پرس ۲۲	استاد [تواند ...] ۲۳

بی از ... ۲۶	باز دادن ۳۴
*****	بازداشتن ۲۷
پروانه ۳۰	بازستاندن ۲۲
پرورش‌ها ۲۳	بازگشت ۴۶
پس سه روز ۴۷	بازگفتن ۵۱
پشتوان ۴۴	بازنمودن [حالی...] ۳۴
*****	باز نمودن ۳۹
تازگی کردن ۲۹	بد دل ۴۲
تبعث ۳۸	بدگفت ۳۹
تدارك فرمودن ۳۹	برآمدن ۵۲، ۵۱
تعزیر ۳۹	برآوردن [رخنه ... را ...] ۴۰
تقدیر گرفتن ۵۱	برجایگاه ۴۵
تندیق ۳۵	برچیزی روزگار گذرانیدن ۲۹
تیمار داشت ۳۴	برخشم ۳۰، ۲۹
*****	برگرفتن ۴۵
چرییدن ۳۰	بزرگ داشت ۳۱
*****	بفرمان ۵۱
حاجت کردن ۳۴	بواجبی ۴۱، ۳۹، ۲۸، ۲۲، ۱۸
حب ۲۳	۴۲
حلیت ۴۳	بوزه‌خانه ۴۰
حوایج ۲۲	به‌جان و مال سپردن ۳۹، ۲۵
*****	به‌جای آوردن ۳۵، ۲۲، ۲۱، ۱۷
خشکینه ۲۲	به‌چشم ... درکسی نگرستن ۳۰
خصم ۵۱	به‌گرد ... درآمدن ۴۵
*****	به‌لطف گفتن [کسی را ...] ۴۴
دانسته ۲۲	به‌مراد خود کاری کردن ۴۱
دیر پیشه ۲۹	به‌یکی و به‌دو و به‌سه گفتن ۴۵

سرکوفته داشتن [کسی را...] ۴۰

سره مردی ۳۴، ۳۱

سمین ۲۵

سواران اختیار ۴۵

شاره ۲۲

شربت ۲۳

شکره ۲۳

شیاف ۲۳

شیرین ها ۲۲

طعن کردن [در چیزی...] ۳۷

عجب آوردن ۴۶، ۴۷

عرضه داشت ۳۰

عماری ۲۲

غث ۲۵

فراخ دلی ۳۵

فراخ نمک ۳۰

فرو گذاشتن [جانب...] ۹۹

قرص ۲۳

قصه دادن ۵۱

قطع ۳۹

قطمیر ۳۹

درخواستن ۱۸

در چیزی دانستن ۲۳

در عهده چیزی بودن ۲۸

در قلم آوردن ۲۳، ۲۲

در قلم گرفتن ۳۸، ۲۷، ۲۲

در کار آمدن ۴۴

در وجود آمدن [چیزی از کسی...] ۳۴

در یافتن ۵۱

دست دادن ۲۹

دست وقت ۴۴

دلجوئی کردن ۲۹

دیگ ۲۲

روزنامه چه ۲۵

روغن ها ۲۳

رفته ۲۷

روی روزگار ۲۷

زنگ ۲۲

زیر داغ داشتن [چیزی را...] ۲۳

زیر مهر داشتن [چیزی را...] ۲۲

ساختن ۴۰

سبکی کردن ۲۳

سبک گرفتن [چیزی را...] ۱۸

سره کردن [چیزی را...] ۲۳، ۲۱

نابر جایگاه ۲۳
 ناموس ۴۵
 ناموس ... نگاه داشتن ۲۵
 ناهنگام ۴۵
 نتاج ۲۲
 نسل و عقب بریده گشتن ۳۹
 نشان کردن ۳۰
 نشست و خاست کردن ۳۳
 فقیر ۴۰
 نیکو داشت ۴۰

 واجبی ۲۸، ۲۳
 وقعیت کردن [در کسی ...] ۳۹

 همداستان بودن [به چیزی ...]
 ۳۷، ۲۳، ۲۲، ۱۹

 یاوه شدن ۵۰
 یکان دست ۵۱
 يك تار موی ۵۱
 يك رویه ۴۴

قلیها ۲۲

 کار از وقت شدن ۲۹
 کار بستن ۴۰
 کاری را بسته داشتن ۲۹
 کشیدن ۱۸

 گشاده کار ۲۹
 گشتن ۴۲
 گلاب گری ۲۳
 گوارش ۲۳
 گوش باز داشتن ۳۸
 گوش به ... بازداشتن ۴۱

 مال عین ۵۰
 مبرت کردن ۴۰
 مردانه دست ۲۳
 مرسوم ۳۸، ۲۸، ۲۳
 مکاس کردن ۲۹
 منهی ۴۵
 مواجب ۴۴، ۳۸، ۲۴

نام های شغل ها

واصطلاحات دیوانی

۴۰ بوزه خانه	۴۰ احتساب
۲۶ بیت المال	۲۳ احصاء کردن
****	۱۹ اجرا
۳۰، ۲۹ پروانه	۳۲، ۲۶ استقصاء
۳۰ پروانه نوشتن	۱۹، ۱۸، ۱۷ استیفاء
پیدگانی که برای حسبت و یاری	۱۹ اشتر خانه
۴۳ می آمده اند	۳۹ اصحاب سیف
۴۳ پیاده	۳۹ اصحاب قلم
۴۳ پیاده مواجب خوار	۳۵ امام
۲۳ پیلخانه	۴۱، ۳۹، ۳۷ امیرداد
****	۴۴ امرای بزرگ
۴۱ تاجار	۴۵ امرای کبیر
۵۲، ۵۰ تشریف	۴۴ امرایی که کوس و علم ندارند
۳۹ تعزیر	۲۷ انهی کردن
****	****
۳۰ ثبت	۲۴ باز دار
****	۲۵ برید
۱۹ جامگی	۲۷، ۲۶ بریدی

دیوان قضا	۳۸
دیوان مظالم	۳۸

رکابخانه	۱۹
رقم	۱۸
روزنامهچه	۲۵
رئیس شهر	۴۰

ساربان	۵۰
سپهسالار	۳۷
سپهسالاران بزرگ	۴۵
سران	۴۵
سرای ضرب	۴۱
سرلشکر	۴۵
سرهنک	۴۴
سگبان	۲۴
سوار	۴۳
سوار برگستوانی	۴۳
سوار مفرد	۴۳
سیاقت	۱۸

شرابخانه	۲۳
شربت خانه	۱۹

صاحب برید	۲۷، ۲۵
صاحب تحویل	۱۷
صاحب تحویل جمع	۲۲

جامه خانه	۱۹
جعل	۳۸

حاجب	۳۳
حاصل	۲۱
حاکم	۳۷، ۲۶
حد	۳۹
حساب	۲۰
حشم	۳۷، ۳۴، ۱۹
حق پروانه	۲۹

خرابات خانه	۴۰
خراج	۳۴، ۲۶
خط تاکید	۴۱
خط وثیقت	۴۲
خلیفت	۲۶
خونی	۳۹
خیل	۲۵، ۱۹
خیل های مواجب دار	۴۴

داروخانه	۲۳
دعوی	۳۸
دفتر	۳۹، ۳۸، ۳۰
دفتر دار	۳۸
دفتر معاملات	۲۷
دیوان	۳۰، ۱۹
دیوان داد	۳۸

قطاع طریق ۳۹
 قطع ۳۹
 قلب ۴۳
 تمارخانه ۴۰

 کارخانه ۲۲، ۲۱
 کارداران حاشیه ۱۹
 کارداران عمارت ۱۹
 کافی ۲۶
 کتابخانه ۱۹
 کدخدای مشرف ۵۱
 کسانی که خصمان دعاوی را به دیوان
 مظالم می آورند ۳۸
 کسی که دعاوی را در قلم می گیرد ۳۸

 گماشته ۲۲

 لشکر ۲۳
 لشکریان ۳۳

 متصلان دیوان ۳۸
 محاسب ۱۷
 محتسب ۴۰
 مرسوم ۳۸، ۲۸، ۲۳
 مزد ۳۸
 مستوفی ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷
 مشرف ۲۱

صاحب جمع ۲۲، ۱۹
 صاحب منصب ۳۹
 صراف ۲۱

 طراز ۴۱

 عارض ۴۴، ۴۳
 عامل ۲۲
 عرض دادن ۴۳
 عرض کردن ۴۴، ۴۳
 عسس ۲۰
 عقد ۱۸
 علافان ۴۲
 علم حساب ۱۹
 علم شریعت ۳۷
 علم فرائض ۱۹
 علم فقه ۲۰
 علم مقدرات ۱۹
 عمال ۱۷

 غلامکشان ۴۲

 فتوی ۲۰
 فراش خانه ۱۹

 قاضی، قضات ۳۸، ۳۷، ۱۹
 قبالة ۳۹

نائب مشرف بر سرگله مواشی ۲۳
 نائب مشرف بر شرابخانه و دارخانه ۲۳
 نائب مشرف بر کارخانه‌ها ۲۲
 نائب مشرف بر لشکر و حشم ۲۳
 نائب مشرف بر مطبخ ۲۲
 نائب مشرف بر معاملات ۲۲
 نائب مشرف بر ناحیت ۲۱
 نصحت کردن ۴۴
 نشان کردن ۳۰
 نقیب لشکر ۴۴، ۴۳

واجبی ۲۸، ۲۳
 وزارت ۲۷، ۲۰
 وکیل ۳۸، ۳۰، ۲۹
 یوز بان ۲۴

مشرف کارخانه ۵۱
 مطبخ ۲۲
 معاملات ۲۷، ۲۱
 مقابله کردن ۳۹
 مقدمان ۴۵
 منهی ۴۵
 مهتران صنف‌ها ۴۱
 مواجب ۳۸، ۲۳
 مودی ۱۷
 میسره ۴۳
 میمنه ۴۳

نائب ۲۱
 نائب صاحب برید ۲۷
 نائب مشرف بر آخور ۲۲
 نائب مشرف بر سرپیلان ۲۲
 نائب مشرف بر سرشکره ۲۳

فهرست آیات و احادیث

آیات :

- اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم ۱۸
یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من أتى بقلب سلیم ۳۸

احادیث :

- الارب شهوة ساعة قداورثت حزنا طویلا ۴۶
تعلم القرائض فانها نصف العلم واول ما ینزع من امتی هذا العلم ۱۹
خیر الامور اوساطها ۳۰
عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة بقیام لیلها و صیام نهارها ۴۱
قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلب کیف یشاء ۳۰
ما زال جبریل یوصینی بالجار حتی ظننت سیورته ۴۰
یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی. ۱۹

نام‌های گسان و جای‌ها

۱۸	علی ، امیرالمؤمنین	۲۶	ابوجعفر منصور
۵۱	قزدار	۴۶	اوطاس
۵۱	محمد مصطفی	۵۱	بهروز
۵۱	مستنگ	۵۱	تلهن [← تلهن کرد]
۱۸	مصر	۵۰	تلهن کرد
۵۰	ملتان	۴۶	حنین
۲۶	منصور [← ابوجعفر منصور]	۵۱	خواجه بهروز وزیر [→ بهروز]
۴۶	موران	۱۸	ریان ولید
۱۹	میکائیل	۴۶	سفیان بن الحرب بن عبدالمطلب
۲۷	یمینی ، پادشاهان	۵۱	شریف ابوالفرج
۱۸، ۱۷	یوسف صدیق	۴۷، ۴۶	عباس

نامهای پرندگان و حیوانات

سیاه‌گوش ۲۴	باز ۲۴
عقاب ۲۴	باشه ۲۴
غوغو ۲۴	چرخ ۲۴
لک‌ره ۴۳	سخفنه ۲۴
بوز ۲۴	سگ شکاری ۲۴
	سنقر ۲۴

فهرست موضوعی به ترتیب ابواب

۲۰-۱۷

باب اول دیوان استیفا

- | | |
|-------|--|
| ۱۷ | مستوفی چگونه کسی باید باشد |
| ۱۸ | تعریف استیفا |
| ۱۹ | کارهایی که زیر نظر مستوفی انجام می شود |
| ۱۹ | نظارت مستوفی بر کتابخانه |
| ۱۹ | » » بر خزینه |
| ۱۹ | » » بر شرابخانه |
| ۱۹ | » » بر شربت خانه |
| ۱۹ | » » بر فراش خانه |
| ۱۹ | » » بر زرادخانه |
| ۱۹ | » » بر درگاه خانه |
| ۱۹ | » » بر انبار |
| ۱۹ | » » بر مطبخ |
| ۱۹ | » » بر آشور |
| ۱۹ | » » بر پیل خانه |
| ۱۹ | » » بر اشترخانه |
| ۱۹ | » » بر امتر و گوسفند و رمة دیگر مواشی |
| ۱۹ | » » بر جامگی خیل وحشم |
| ۲۰-۱۹ | غلامی که مستوفی باید بداند |

باب دوم دیوان اشراف

۲۴-۲۱

- ۲۱ دیوان اشراف را چه کسی باید داشته باشد
- ۲۱ نائب مشرف بر کارخانه‌ها
- ۲۲-۲۱ » » بر معاملات و ناحیت
- ۲۲ گزارش مشرف چگونه باید باشد
- ۲۲ نایب مشرف بر کارخانه‌ها و وظیفه او
- ۲۲ » » بر مطبخ و ویژگی‌های او
- ۲۲ » » بر سر آشور و وظایف او
- ۲۳-۲۲ » » بر پیلان و وظایف او
- ۲۳ » » بر کله اسبان و دیگر مواشی
- ۲۳ » » درشراپخانه و داروخانه و خصوصیات او
- ۲۳ » » بر سر لشکر و حشم و وظایف و ویژگی‌های او
- ۲۴-۲۳ » » بر سر شکره و وظیفه او

باب سوم دیوان برید

۲۸-۲۵

- ۲۵ چگونگی دیوان برید و تعریف آن
- ۲۵ وظیفه و خصوصیات صاحب برید
- ۲۷-۲۶ حکایت ابو جعفر منصور با هم نشینانش
- ۲۷ صاحب برید چگونه باید عمل کند
- ۲۸-۲۷ اهمیت دانستن معاملات برای صاحب برید
- ۲۸ نائب صاحب برید در حضرت یا در ناحیت
- ۲۸ دفتر معاملات دیوان برید را چه کسی باید داشته باشد

باب چهارم وکالت

۳۱-۲۹

- ۲۹ وکیل چگونه مردی باید باشد
- ۳۰-۲۹ » چگونه باید کار کند
- ۳۰ » در خطاب و القاب چگونه باید باشد
- ۳۰ چگونگی پروانه نوشتن وکیل
- ۳۰ وکیل قصه مسلمانان را چگونه باید بردارد

۳۰ وکیل باید دیوانی جداگانه داشته باشد

۳۱-۳۰ وکیل چگونه خدمتکارانی باید برگزیند

باب پنجم - حاجب ۳۲-۳۵

۳۳ امیر حاجب چگونه کسی باید باشد

۳۳ « » چه مسائلی را باید بداند

۳۲-۳۳ چگونگی عمل وکیل به هنگام خشم پادشاه و مخدوم بر کسی

چگونگی حاجت خواستن وکیل برای کسی و معلوم نمودن حال بر

۳۴ پادشاه

۳۴ امیر حاجب با چه افرادی چگونه باید رفتار کند

۳۵ کارهایی که امیر حاجب باید بکند

باب ششم دیوان داد ۳۶-۴۲

۳۷ امیرداد چگونه کسی باید باشد

۳۷ امیرداد چه علمهایی را باید بداند

۳۷ رفتار امیر داد با قضات

۳۸ دعوی شنیدن خصمان

کسانی که خصمان دعاوی را به دیوان مظالم می آورند چگونه اشخاصی

۳۸ باید باشند

۳۸ دفترداران دیوان داد چه کسانی باید باشند

۳۹-۳۸ طرز کار دفترداران در دیوان داد

۳۹ رفتار امیرداد با گناهکاران

۳۹ رفتار امیرداد با خائنان و مجرمانی که مصدر اموراند

۴۰ وظیفه امیرداد در قبال مسجدها و پلها

۴۰ اندر تفحص دروازه های شهر و بر آوردن رخنه دیوارهای آن

۴۰ گماشتن عسس در شب

۴۰ دایر کردن مجالس علم

رفتار امیرداد با پیران ، مصلحان ، زاهدان ، مستحقان بیوگان و یتیمان ۴۰

۴۰ رفتار امیرداد با ظالمان

یاری دادن امیرداد محاسب را در برانداختن خرابات خانه‌ها و...

۴۰ تفحص سنگهای بازار

یاری کردن امیرداد رئیس شهر را درقبال اهل حرف و نرخ اجناس

۴۰ - ۴۱

۴۱ وظایف امیرداد در قبال طرازان و جامه‌باغان

۴۱ تفحص سترای ضرب و صرافان

۴۱ وظایف امیرداد درقبال راه‌های شارع و کاروانیان و تاجران

۴۲ وظایف امیرداد در قبال علافان و غلاکشان

باب هژدهم عرض کردن لشکر

۴۳ ترتیب عرض کردن سپاه

جای عارض به هنگام عرض کردن و افرادی که در کنار او باید باشند

۴۳ عرض کردن سواران برگستوانی و تمام سلاح

۴۳ » » » مفرد

۴۳ » » پیادگان موجب خوار

۴۳ » » پیادگانی که برای حسبت آمده‌اند

۴۴ امرای بزرگ را کی و چگونه باید عرض کرد

۴۴ امرایی را که کوس و علم ندارند چه وقت باید عرض کرد

۴۴ پیادگان را چگونه باید عرض کرد

۴۴ - ۴۵ رفتار عارض با لشکریان در عرض کردن پیش از حرب

۴۵ وظیفه عارض پس از عرض کردن سپاه

۴۵ گزارش عارض برای پادشاه و سرلشکر

۴۵ ناموس‌های عرض کردن

۴۵ چگونگی سخن گفتن عارض در هنگام مصاف از صلح یا جنگ

۴۶ - ۴۷ قصه حرب پیامبر (ع) با مشرکان در حنین

منابع و مأخذ

- ۱ - آثار الوزراء ، عقلی .
به تصحیح و اهتمام میرجلال الدین ارموی (محدث) از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۰
- ۲ - آداب الحرب والشجاعة . محمد بن مبارک شاه .
تصحیح آقای دکتر سهیلی خوانساری از انتشارات اقبال . تهران ۱۳۴۶
- ۳ - برهان قاطع ، خلف تبریزی .
تصحیح و تحشیۀ دکتر محمد معین .
- ۴ - تاریخ بیهقی ، ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دیر ،
به اهتمام دکتر فیاض و دکتر غنی چاپ اول . تهران ۱۳۲۴
- ۵ - ترجمۀ تاریخ یمنی .
تصحیح دکتر جعفر شعار ، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب .
تهران ۱۳۴۵
- ۶ - ترجمه تفسیر طبری ،
به تصحیح و اهتمام حبیب یغمائی . از انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۲
- ۷ - ترجمۀ مفاتیح العلوم خوارزمی ،
ترجمه حسین خدیو جم . از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران .
- ۸ - تفسیر قرآن کریم . ابوبکر عتیق سوری آبادی . نسخه عکسی چاپ بنیاد فرهنگ ایران
تهران ۱۳۴۵

- ۹ - حالات و سخنان شیخ ابوسعید ابوالخیر .
- تصحیح ایرج افشار از انتشارات اقبال . تهران ۱۳۴۱
- ۱۰ - حدود العالم من المشرق الى المغرب .
- تصحیح دکتر منوچهر ستوده . از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۰
- ۱۱ - دستورالکاتب فی تعیین المراتب . محمد بن هندوشاه نخجوانی . چاپ شوروی سال ۱۹۶۴ میلادی .
- ۱۲ - دستورالوزراء ، خواندمیر .
- به تصحیح و مقدمه سعید نفیسی ، از انتشارات اقبال . تهران ۱۳۱۷
- ۱۳ - دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی . تصحیح نصرالله تقوی . تهران ۱۳۰۶
- ۱۴ - الاسامی فی الاسامی ، ابو الفتح احمد بن محمد میدانی . با مقدمه دکتر سید جعفر شهیدی . چاپ عکسی بنیاد فرهنگ ایران . تهران ۱۳۴۵
- ۱۵ - شرح جامع الصغير للمناوی ، سیوطی .
- تصحیح محمد مصطفی عماره ، دارالکتب العربیه قاهره ۱۳۷۳ ق .
- ۱۶ - قابوسنامه ، عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس
- به اهتمام و تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی . از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب . تهران ۱۳۲۵
- ۱۷ - کلیله و دمنه ، نصرالله منشی .
- تصحیح مجتبی مینوی . از انتشارات دانشگاه تهران چاپ اول ۱۳۴۵
- ۱۸ - مجمع الانساب ، سمعانی ،
- تصحیح عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی . از انتشارات وزارت معارف حیدرآباد دکن ۱۳۸۲
- ۱۹ - نسایم الاسحار من لطایم الاخبار ، ناصرالدین منشی کرمانی . به تصحیح میرجلال الدین حسینی ارموی از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۸
- ۲۰ - النظم الاسلامیه نشاطها و تطورها . الصالح صبحی ، بیروت چاپ اول

۱۳۸۵ هجری ۱۹۶۵ میلادی .

- ۲۱- نفائس الفنون فی عرائس العیون ، محمد بن محمود آملی . تهران ۱۳۱۶ .
- ۲۲- هدایه المتعلمین فی الطب ، ابو بکر ریح بخاری ، به اهتمام دکتر جلال متینی . از انتشارات دانشگاه مشهد ، ۱۳۴۴ .